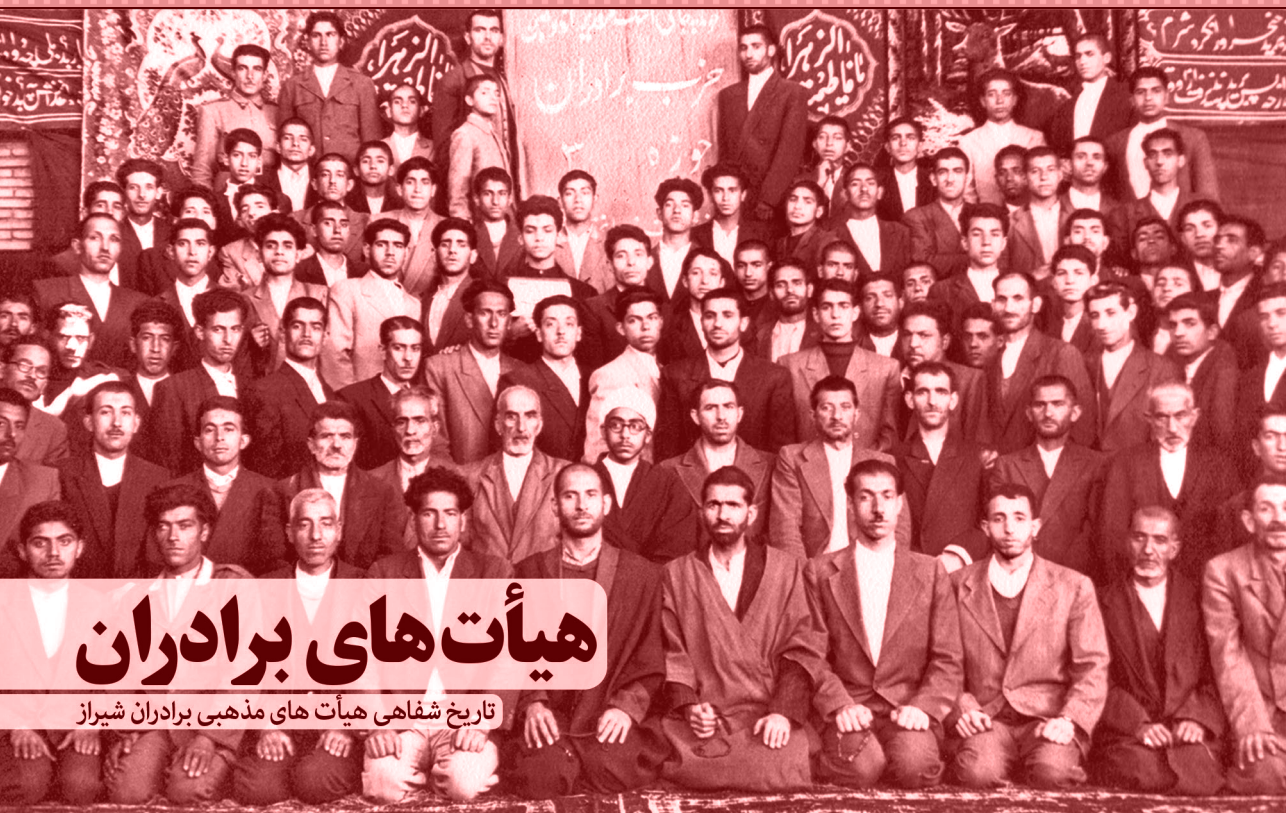


تاریخ شفاهی

کتابخانه

۱

شماره اول، تابستان ۱۳۹۸



هیأت‌های برادران

تاریخ شفاهی هیأت‌های مذهبی برادران شیراز



تاریخ شفاهی

تاریخ شفاهی هیأت‌های مذهبی
شماره اول، تابستان ۱۳۹۸

هیأت‌های برادران

هیأت‌های برادران، تاریخ شفاهی هیأت‌های مذهبی برادران شیراز
پنجمین و ششمین نشست هیأت‌پژوهی، ۲۱ و ۲۸ شهریورماه ۱۳۹۶
ویرایش و تنظیم: معاونت تولیدات رسانه ای جامعه ایمانی مشعر

طراح جلد: مجتبی خاوری

صفحه‌آرا: حسن ناصری

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۴۰۰۰ تومان (غیرقابل فروش)

استفاده از مطالب نشریه و تکثیر آن برای هیأت‌ها، در صورت ذکر منبع آزاد می‌باشد.



جامعه ایمانی مشعر

قم - صندوق پستی: ۱۵۱۳ - ۳۷۱۹۵

رایانامه: info@1542.org

سامانه پیامک: ۳۰۰۰۱۵۴۲

پایگاه اطلاع‌رسانی: www.1542.org

بسم در بیان

مقدمه

در تاریخچه سیاسی ایران تنها دو هیأت فعال بوده اند که بعدها تبدیل به حزبی قدرتمند شده اند. یکی هیأت‌های برادران شیراز و یکی هم هیأت‌های مؤتلفه که بعدها حزب برادران و حزب مؤتلفه از دل آن‌ها بیرون آمد. از این رو بررسی ابعاد مختلف این دو هیأت و بیان ناگفته‌های آن، می‌تواند بخشی از خلأ تاریخی در این حوزه را پر کند. توصیف دقیق ساز و کار آن روز این هیأت‌ها، راه را برای پژوهش‌های بعدی محققان و نویسندگان حوزه‌های مختلف باز خواهد کرد.

هیأت‌های برادران، هیأت‌هایی هستند که به همت و تحت نظارت مرحوم آیت‌الله سید نورالدین حسینی در شیراز فعالیت می‌کردند. آن رادمرد قبل از حکومت پهلوی تا سال ۱۳۱۴ همواره با هیأت مذهبی رابطه‌ای بسیار نزدیک داشت و در حوادث گوناگون سیاسی - اجتماعی حضور آن‌ها را ضروری می‌دانست و از آن‌ها یاری می‌طلبید. وقتی رضاخان در سال ۱۳۱۴ شمس‌عزاداری بر امام حسین (ع) را رسماً ممنوع کرد، آیت‌الله حسینی شیرازی ریشه‌های مخفی و زیرزمینی

«هیأت عزاداری» را در سه محله اصلی شهر غرس نموده و با جمله تاریخی: «اقامه عزای سید مظلومان حسین بن علی (علیه السلام) واجب شرعی است و لو بلغ ما بلغ» به وجوب عزاداری حکم داد. مرحوم حسینی شیرازی با رفتن رضاخان در شهریور ۱۳۲۰، به آشکارسازی هیأت عزاداری دستور داد و در حقیقت به رسوم عزاداری مردم زندگی دوباره بخشیده و هیأت‌های عزاداری را در شهر شیراز با شکوهی بیش از گذشته، تجدید حیات بخشید.


مرحوم آیت الله سید نورالدین حسینی با تحول شرائط تاریخی و علنی شدن «حزب برادران» - خودجوش‌ترین سازمان مردم‌نهاد ایران - «هیأت‌های مذهبی» را تکیه‌گاه پیوند حزب با پیکره مردمی جامعه شیعه قرار داد و شعبه‌های رسمی حزب را هیأت‌های مذهبی مردمی انتخاب کرد. لذا در سال ۱۳۲۴ پس از آشکار ساختن تشکیلات حزب برادران، دوازده هیأت مذهبی را در دوازده محله اصلی شهر بنیان‌گذاری و فعال کرد و چون پس از سال‌ها تعطیل ظاهری «عزای حسینی»، حرکت شکوهمند هیأت مذهبی برادران را با شعار مقدس «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ أُخُوَّةٌ»^۱ در جامعه ظاهر کرد، عامه مردم شیراز، آن بزرگوار را بنیانگذار هیأت مذهبی می‌دانند.

منشور پیش‌رو، متن نشست هیأت پژوهی پنجم و ششم جامعه ایمانی مشعر می‌باشد که در آن به تاریخ شفاهی هیأت‌های برادران شیراز پرداخته شد. راوی این بخش از تاریخ هیأت مذهبی، حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمعزالدین حسینی شیرازی فرزند مرحوم سید نورالدین حسینی الهاشمی بودند.

در این نشست به تاریخچه شکل‌گیری هیأت‌های برادران، اهداف و کارکردهای آنان،

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱۰.

شیوه عزاداری و اقامه عزادر این هیأت‌ها، ساختار و شیوه اداره و مدیریت هیأت‌های برادران، ادوار مختلف این هیأت‌ها و علت اوج و فرودها در آن‌ها پرداخته شد. برخی از ابعاد و زوایای بیرونی این هیأت‌ها از دیگر محورهای این نشست بود. رابطه و نسبت هیأت‌ها با حزب برادران شیراز، روابط حاج آقا سید نورالدین حسینی و هیأت‌های برادران و روابط و تعامل‌های بین‌هیأتی از جمله مواردی هست که در این منشور بدان پرداخته شده است.


تاریخ شفاهی
هیأت‌های مذهبی برادران شیراز

با حضور
 حجة الاسلام والمسلمین سیدمیرالدین حسینی الهاشمی
 (فرزند مرحوم آیت الله سیدنورالدین حسینی شیرازی)

سه‌شنبه | ۲۱ | شهریور ماه | ۱۳۹۶ | ساعت ۱۷:۰۰
 قم | بلوار شهید عطاران | خیابان شهید مفتاح (غربی) | انتهای کوچه ۱۵ | پلاک ۵

تلفن تماس: ۳۳۹۲۸۹۵۱ | وبگاه: www.imef.org

انگیزه تشکیل
هیأت از سوز درونی
مرحوم آیت الله
شیرازی بود. عشق
و سوزی که این
بزرگوار برای حضرت
اباعبدالله علیه السلام داشت،
تأثیرات خارجی
داشت.

زمینه‌های پیدایش هیأت برادران

هر چه در اعماق این حدیث که ره‌آورد معراج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است تأمل شود، انسان بیشتر متوجه می‌شود که ماجرای حضرت اباعبدالله علیه السلام چیست؛ چیزی که طبیعتاً هر ظرفیتی نمی‌تواند آن را بپذیرد و جزو اسرار آل محمد علیهم السلام است. در مصباح الهدایة درباره پایان معراج می‌فرماید: «در آخرالزمان بعد از ظهور حضرت مهدی علیه السلام نماد پرستش به کربلای معلی منتقل می‌شود». [به دلیل] آن سجده‌ای که حضرت با چهره خونین کردند که خلاصه همه آن چیزی است که آفرینش برای آن به وجود آمده و آن خاک خونین، پرستشگاه عالمیان می‌شود. ممکن است پذیرش این نکته برای اذهان عادی صعب باشد؛ ولی بسیار بسیار در بردارنده راز بزرگی است که شخصیت و شهادت اباعبدالله الحسین علیه السلام حاوی و حامل آن راز بزرگ از حقیقت سجده و سجود است.

درباره اینکه هیأت‌ها چرا به وسیله مرحوم آیت الله شیرازی به وجود آمدند به طور مختصر

نکاتی را عرض می‌کنم؛ ولی انگیزه تشکیل هیأت از سوز درونی مرحوم آیت‌الله شیرازی بود. عشق و سوزی که این بزرگوار برای حضرت اباعبدالله علیه السلام داشت، تأثیرات خارجی داشت. در ایام عاشورا سه‌شنبه‌روز در منزل ما غذا طبخ نمی‌شد. مرحوم آقا اجازه طبخ نمی‌داد؛ البته غذاهای نذری بود، ولی اصل مطلب این بود که منزل ما سه‌شنبه‌روز با اجاق خاموش می‌گذشت. اگر هم یک روز نذورات نمی‌رسید خود ایشان با ساده‌ترین غذاها روز را می‌گذرانند. هیچ‌وقت دیده نشد که ایشان روز عاشورا کفش بپوشند و با کفش عزاداری کنند. بارها این را از والده‌مان شنیدم که ایشان وقتی روز عاشورا از عزاداری می‌آمدند، کف پاهایشان تاول می‌زد. سوزوگداز ایشان نسبت به اباعبدالله الحسین علیه السلام زبانزد خاص و عام بود. ایشان می‌گفتند: مثل کسی باشید که عزیزترین کسش را [از دست داده است].

حال ایشان در طول روز عاشورا عادی نبود. رسم ایشان این بود که در مراسم بسیار محدودی در طول عمرشان جلوی قبا را باز می‌کردند و شال نمی‌پوشیدند. شال عزا گردن می‌انداختند و هیبت خاصی به خود می‌گرفتند؛ یکی زمان عید قربان و یکی زمان عید فطر. در نماز این دو عید ایشان این حالت را به خود می‌گرفتند. به حالتی کاملاً متفاوت از همه و بسیار باوقار بودند. در انتخاب لباسشان در آن زمان بسیار دقت داشتند. ایشان [در ایام محرم] همه این تعیینات را کنار می‌گذاشتند. آقای دکتر عبدالکریم بی‌آزار شیرازی نقل می‌کرد: «من یک روز حالات پدرتان و حالات مردم تحت تأثیر ایشان را در مسیر مسجد وکیل به شاه‌چراغ دیدم؛ چنان تحت تأثیر قرار گرفتم که همان‌جا تصمیم گرفتم روحانی شوم. می‌دانستم که مثل آقا سید نورالدین نمی‌شوم؛ ولی شعله‌ای در دل ما زد که اگر یک‌چندم ایشان هم می‌شدم، آرزو داشتم بتوانم در راه خدا کار کنم». حالات ایشان و سوزوگداز ایشان اولین عامل تشکیل هیأت بود.



جامعه ایمانی مشعر

شهر مقدس قم | شهریور ماه ۱۳۶۶

با حضور آیت‌الله العظمی آية الله العظمى

سیدنی الهاشمی
والدین حسینی شیرازی

اهلی هیأت های
رادران شیراز



محوریت عواطف حسینی در تحولات اجتماعی

ایشان واقعاً تحولات جامعه را در پرتو حضرت اباعبدالله علیه السلام بسیار جدی و بزرگ می‌دیدند. ایشان بسیار برای عواطف مردم ارزش قائل بودند. اصولاً عواطف، عمق حیات قلب است. جان قلب و حیات قلب وابسته به ذکر الله است و در ذکر الله، عطف قلب به خدای متعال راز اصلی خلقت انسان است. توجه به خدا، توجه حقیقی است و این توجه از راه حضرت اباعبدالله علیه السلام و ائمه معصومین علیهم السلام سریع‌تر حاصل می‌شود. شاید این طریقت آن‌ها طریقت منحصر به فرد باشد. در مورد حضرت اباعبدالله علیه السلام دستگیری سریع‌تر اتفاق می‌افتد. اول سوزوگداز ایشان بر خودشان [موضوعیت داشت] و همین هم سبب می‌شد که ایشان به راحتی، بسیاری از مقاصد دیگرشان مانند حزب و گسترش هیأت‌های مذهبی را در کنار عزاداری حضرت اباعبدالله علیه السلام گذاشتند؛ این جان‌مایه قضیه است. ایشان معتقد بود که نیروهای حسینی اصلی‌ترین و زنده‌ترین نیروهایی هستند که می‌توانند در حوادث اجتماعی حضور پیدا کنند.

پدرمانمی خواستند
حکومت را به شکل
امام علیه السلام بر مبنای
ولایت فقیه
تغییر دهند؛ بلکه
حکومت را در
همان چارچوب
قانون اساسی
مشروطه و اصل
پنجم متمم قانون
اساسی امی دیدند!

ویژگی های سیاسی سیدنورالدین

ایشان معتقد به امر به معروف و نهی از منکر فراگیر و قدرتمند با سازمان بخشی هیأت های مذهبی بودند. به هر حال ایشان پرورده انقلاب مشروطه بودند. از حدود یازده سالگی در کنار پدرشان در جریان انقلاب مشروطه فارس حضور داشتند و بالاخره ظهور حزب را در شرایط آن روز برای پیشبرد اهداف الهی اسلام و مذهب تشیع ضروری می دانستند. فراموش نکنیم که ایشان در عصر حکومت مشروطه می زیستند. عظمت ایشان در این است که نظریات شیخ فضل الله نوری با نظریات استاد میرز و ثابت ایشان در نجف، جناب میرزای نائینی، نقطه اصلی ایجاد نظریه سیاسی ایشان برای حضور مردم در جهت پیشبرد اهداف الهی اسلام و زنده کردن اسلام شد. حزب نیز دقیقاً بر همین اساس استوار شد که ایشان مشروطه را پذیرفت؛ منتها شرط تحقق مشروطه را مشروعیت آن می دانست و حرکت را به سمت شریعت کشیدن می دانست.

ایشان مؤسس هیأت‌های برادران بودند. این را هم به اعتقاد اصلی ایشان به ولایت فقیه در عصر غیبت در دائره‌ای گسترده‌تر از نظریات دیگر بزرگواران و مراجع اخیر برمی‌گردانم؛ البته وسعت این دایره در حد حضرت امام علیه السلام نبود. حضرت امام علیه السلام ایجاد حکومت بر اساس ولایت را واجب می‌دانستند و واجب مطلق هم می‌دانستند. برای همین در تاریخ عمرشان از سال ۱۳۴۱ تا آغاز انقلاب اسلامی و تا زمان رحلتشان در همین راستا بودند؛ ولی پدر ما نمی‌خواستند حکومت را به شکل امام علیه السلام بر مبنای ولایت فقیه تغییر دهند؛ بلکه [حکومت را] در همان چارچوب قانون اساسی مشروطه و اصل پنجم متمم قانون اساسی [می‌دیدند].

قانون اساسی آن دوران در سفارتخانه تهیه شد. بعضی از عزیزانی که در تدوین قانون هم مؤثر بودند، ذهن غرب‌گرا داشتند؛ هر چند مثل مشیرالدوله آدم‌های خوبی هم وجود داشت؛ ولی اشتباهشان این بود که خیال می‌کردند قانون‌نویسی نوعی گرده‌برداری است؛ چون به دلیل نفرتی که از انگلیس داشتند و متن قانون هم در سفارت فراهم می‌شد از قانون اساسی انگلیس استفاده نکردند؛ بلکه از قوانین فرانسه و بلژیک استفاده کردند. این گرده‌برداری بسیار ساده و غیر قابل تحقق بود. بعد به همین دلیل بلافاصله تکمیل آن را با متمم قانون اساسی لازم دانستند. همه حرف‌های اصلی هم در متمم آمده است. اصل پنجم این متمم، خون‌بهای شیخ فضل‌الله نوری علیه السلام و پایه اصلی شورای نگهبان است. براساس این اصل در هر زمان که مجلس شورای ملی تشکیل می‌گردد باید پنج نفر از فقها به انتخاب فقها در آن شرکت داشته باشند و اسلامیت قوانین را بررسی کنند. مرحوم پدر ما به این قانون معتقد بودند. به همین دلیل هم به محض آشکار شدن حزب، سلسله‌ای از حرکات و مقالات حزب درباره اصل پنجم متمم قانون اساسی در روزنامه «مهر ایزد» چاپ شد.

در مسیر حرکت،
به هر شهری که
وارد می‌شدند یک
تحول چشم‌گیر و
عظیمی را ایجاد
می‌کردند
و موجب حرکت و
تحول می‌شدند
تا به قم رسیدند.

حال معنوی سیدنورالدین حسینی و تأثیرات اجتماعی آن

شخصی برای اخوی تعریف کرده بود که «من یک شب از پشت مسجد رد می‌شدم؛ صدای مرحوم آقا را شنیدم که می‌گفت: "آی شراب‌خور بیا امشب بگوییم الاهی العفو!". من آن شب مست بودم. سرم را به دیوار مسجد گذاشتم و تا بعد از اذان صبح گریه کردم. بعد آمدم خانه و غسل کردم و نمازم را خواندم و فردا اول وقت رفتم خدمت مرحوم آقا و گفتم: "آقا دیشب شما دل من را آتش زدید. قصد دارم توبه کامل کنم؛ چه کار کنم؟". مرحوم آقا می‌گویند: "توبه کردی. مبارک است. اگر می‌خواهی آنچه در وجودت از بدبختی و ذالت جمع شده پاک شود چاره‌اش عزای اباعبدالله علیه السلام است. هیچ چیزی زودتر از عزای اباعبدالله علیه السلام فرد را به مقصد نمی‌رساند. اگر توانایی داری در عزای حضرت جلسه تشکیل بده!". من قریب چهل سال جلسه تشکیل دادم که دوام آوردم».

شیراز خصائص گوناگونی داشت. از جمله همین مسئله عمومیت مشروب بود. در کمتر شهری از ایران به اندازه شیراز مردم شراب خوار بودند. تعداد کسانی را که مرحوم آقا توبه داده، عجیب است و به حساب نمی آید. مرحوم آقا این قدر کنار دست عرق خورها نشسته و با ایشان صحبت کرده است! حاج آقای مروی یک سال برای [سالگرد] مرحوم آقا صحبت کرد و گفت: «من جنازه انگلیسی را زیر شلاق این مرد می بینم». رهبر معظم انقلاب فرمودند: «عجب! در آن سالی که اینها به قدرت رسیده بودند و خودشان روی کار آمدند، ایشان جرئت کرده و این کار را انجام داده است!». مرحوم آقا روی امور معنوی در هیأتها خیلی خیلی کار می کردند. سوز درون ایشان هم سبب می شد که این مسائل تصنعی نبود.

آقای بنی طباطبائی قبل گفتند: «در مسیر حرکت، به هر شهری که وارد می شدند یک تحول چشم گیر و عظیمی را ایجاد می کردند و موجب حرکت و تحول می شدند تا به قم رسیدند». در قم بنا داشتند وارد منزل آقای بروجردی رحمته شوند که نشد. بالاخره مسائلی پیش آمد. اما باز هم سعی کردند و با واسطه مرحوم آیت الله صدر رحمته در منزل ایشان با حضرت آیت الله العظمی بروجردی رحمته تماس پیدا کردند و دیدار داشتند و عمدتاً هم مرحوم آقا صحبت هایی کردند. بعد هم به تهران رفتند. در تهران از حدود بیست نماینده برای لایحه منع مسکرات امضا گرفتند. مصدق هم لایحه را در مجلس خواند و گفت: «حضرت آیت الله شیرازی از شیراز آمدند و طرحی برای منع مسکرات دارند». طرح در مجلس تصویب شد. چون ایشان گفتند: «من از تهران نمی روم تا این طرح تصویب شود» و رفتند تا بالاخره مجلس طرح را تصویب کرد. بعد طرح را به مجلس سنا بردند و نگه داشتند. تا بعد از فوت مرحوم آقا که طرح را به هم زدند.

در تهران چند سخنرانی داشتند و درباره حزب توضیحاتی دادند. شعبه حزب را هم به‌وسیله آقایان صفویان در سفر تهران کمی گسترش دادند. بعد از تهران هر جا که رفتند حوادثی را ایجاد کردند. به این جهت کیفیت توانایی ارتباط با مردم در ایشان بسیار قوی بود. تا سال ۱۳۲۷ که اوج‌گیری حزب و هیأت‌ها با هم است.

آیت‌الله سید
نورالدین حسینی
بالای منبر رفت و
گفت: «شیراز شهر
مسلمانان است.
شهر مسلمانان
اذان دارد.
اذان یعنی شنیدنی؛
یعنی همه باید
بشنوند؛ هر کس
تحمّل اذان
مسلمانان را ندارد از
شیراز بیرون برود».

قدرت سیدنورالدین در موضع‌گیری‌های خاص سیاسی و اجتماعی

بلندگوی مسجد وکیل را مرحوم آقا در جنگ دوم بین الملل از آلمان‌ها خریدند. صدای این بلندگو تا شش کیلومتر پخش می‌شد؛ آن وقت نوعی بوق را نصب کرده بودند که در انتهای شهر اذان را راحت‌تر می‌شنیدند تا ابتدای شهر. آقای افتخاری یکی از اعضای حزب فردی فنی بود که شاید در شیراز نظیر او نبود؛ ایشان مسافت‌سنجی کرد و بعد هم به‌طور تجربی و آزمون و خطا بلندگو را درست کرد. این بلندگو در یکی از دو مناره مسجد وکیل بود. پخش اذان با این بلندگو همه شیراز را در بر می‌گرفت. در بسیاری از محلات شیراز که اذان در آن پخش شد روشن‌فکرها و غربزده‌ها جمع شدند و طوماری را به استناداری نوشتند که صدای اذان مایه آزار مردم شهر است. حالا شاید بعضی‌ها مسلمان نبودند و بعضی بیمار داشتند؛ ولی بینی و بین‌الله مایه آزار نبود. تا آخرین مرحله که مرحوم باقری آخرین اذان‌گوی بلندگو بود و من در شیراز بودم، صدای اذان هیچ آزاری نداشت، تنظیم آن بلندگو خیلی عجیب بود. شاید خود آلمانی‌ها روی این قسمت کارهایی کرده بودند. این

قابل تنظیم بود. بالاخره نامه را نوشتند و رفت. به کیفیتی به مرحوم آقا گفتند: «بخشی از مردم شهر از صدای اذان متأذی هستند». آیت الله سید نورالدین حسینی بالای منبر رفت و گفت: «شیراز شهر مسلمانان است. شهر مسلمانان اذان دارد. اذان یعنی شنیدن؛ یعنی همه باید بشنوند؛ هر کس تحمل اذان مسلمانان را ندارد از شیراز بیرون برود».

ایشان از این نوع موضع گیری ها چه در زمینه ملی، چه در زمینه سیاسی داشتند؛ مثلاً در مورد جبهه ملی گفتند: «جبهه ملی چه حقی دارد اعلام تعطیل عمومی کند؟ من می خواهم فردا بازار شیراز باز باشد و یک روز بعد تعطیل باشد. جبهه ملی ولایت ندارد». گاهی هم حکومت تعطیل رسمی اعلام می کرد که با آن هم مقابله کردند؛ آن زمان رسم بود که شاه عید فطر را به مردم تبریک می گفت و اعلام می شد. یک سال مرحوم آقا به تحقیق و بررسی خودشان گفتند: «امروز روز عید فطر نیست و برادران روزه داشته باشند. ما فردا اعلام عید می کنیم». این نوع برخوردها مطمئناً بی سابقه بود. در روحانیت هم بی سابقه بود؛ حتی در یک مورد که حضرت آیت الله بروجردی رحمته در فطر به تردید افتادند از قم خارج شدند و اعلام نظر نکردند و در فاصله شرعی افطار کردند. ولی مرحوم آقا این قدرت را پیدا کرده بودند و منشأ قدرت ایشان همان شور و عشق حسینی بود و ایمان به اینکه عزای اباعبدالله علیه السلام در بردارنده تحولات سیاسی است و برای پرورش افکار عالم انسانی کافی است؛ صرف بیان مسائل و شرح حالات آن رادمرد، به اندازه ای محکم است که حتی مسیحیت به تقلید از ما برای حضرت عیسی علیه السلام تعزیه داری را سر مشق گرفته اند. به گفته بسیاری از مستشرقین هر کجا نام حسین بن علی علیه السلام به سوگواری برده شده، آن جامعه شیعه شده اند. واقعا رسانه عظیم شیعه، اباعبدالله الحسین علیه السلام و عزاداری اباعبدالله الحسین علیه السلام است. اثر سیاسی اجتماعی و تربیتی اش بسیار بزرگ است.

سال ۱۳۳۴ برخی هیأت‌های ایشان را ولی فقیه و اطاعت امر ایشان را واجب می‌دانند. ایشان در بعضی قضایای سعی می‌کرد نشان دهد که این حکم من است.

تأکید سیدنورالدین حسینی بر لزوم ولایت فقیه

سال ۱۳۲۴ برخی هیأت‌ها ایشان را ولی فقیه و اطاعت امر ایشان را واجب می‌دانند. ایشان در بعضی قضایا سعی می‌کرد نشان دهد که این حکم من است؛ مانند ماجرای آقای مرحوم حاج ملاعلی. شخصی به نام حاج جمشیدی بود که در شیراز عرقیات داشت. در یک دوره هم بهترین عرقیات را داشت. دو طایفه در شیراز عرق‌گیری می‌کردند. یکی هم او بود. ایشان جزو مریدهای مرحوم آقا بود. حاج جمشیدی خودش برای من گفت که روزی بحث کمک به یک جریان مطرح بود. من هم در مجلس بودم و گفتم: «حاج آقا به من حواله کنید تا راضی‌شان کنم». آقا فرمودند: «در امور حسبیه دخالت می‌کنی؟»؛ یعنی تو حق نداری در امری که وظیفه مجتهد است تعیین تکلیف کنی، از خودت چیزی بگویی. در پایان ایام مشروطه و زمان استانداری و والی‌گری فرمان‌فرما یک حادثه اجتماعی رخ داد. او در موقوفه میرمعین‌الدین مداخله کرد و قصد داشت شخصی از بستگانش را تولیت آنجا بگذارد. این

کار از نظر شرعی قطعاً غلط بود؛ چون آنجا وقفنامه بسیار دقیقی داشت. میرمعین الدین فالی همان روحانی مجاهد شیعی است که پرتغالی‌ها را از بحرین بیرون کرد. او انسان بسیار عجیب و متمولی بود. بعد ساکن شیراز شد و آب شهر شیراز را هم تأمین کرد. مرحوم کریم‌خان زند هم که معاصر ایشان بود این آب را در تمام شهر لوله‌کشی کرد.

[فرمان فرما] می‌خواست وضع این موقوفه را تغییر بدهد. مرحوم آیت‌الله سیدنورالدین شیرازی در سنین جوانی در جلسه روحانیت شرکت می‌کند. در این جلسه فرمان فرما به احمد فتوحی - که متولی رسمی، قانونی و شرعی موقوفه بود و بچه چهارماهه‌اش با بیماری آبله در بغل مادرش بود - می‌گوید: «تو با این بچه که در حال مردن است می‌خواهی این موقوفه را اداره کنی؟! خیر؛ باید این امر به دست فلانی باشد که توانایی‌اش را دارد».

مرحوم پدر ما همان ابتدای ورود به جلسه در حالی که همه ایستاده بودند، جلو می‌آید و یک سیلی محکم به فرمان فرما می‌زند و می‌گوید: «در امور حسبیه مداخله می‌کنی، مردک؟! در امور شرعیه نظر می‌دهی؟!». فرمان فرما به حالت قهر مجلس را ترک می‌کند. همه علما می‌گویند: «این از خون شما نمی‌گذرد؛ تا حالا از کسی سیلی نخورده است». فرمان فرما همان کسی است که امام علیه السلام زمانی در ضمن بیاناتشان فرمودند: «یک فرمان‌فرمایی می‌گویید، یک فرمان‌فرمایی می‌شنوید. فرمان فرما یعنی فرمان‌فرمای کل ایران و کاندید دوم انگلیس برای اینکه روی کار بیاید و تغییراتی در سلطنت قاجار فراهم کند». کاندید سوم هم پسرش بود و کاندید اول ظل‌السلطان بود. هر کدام از این‌ها به‌شکلی دفع شدند تا نوبت به یک آدم بی‌ریشه و بی‌سابقه‌ای مثل رضاخان رسید. اینکه آدم یک‌مرتبه روی هستی خودش معامله کند، جز از آدم مخلص بر نمی‌آید.

ایشان به دلیل
بیماری پدر و
به درخواست
ایشان برگشتند؛
در حالی که
مجموعاً حدود
شانزده تصدیق
اجتهاد و اجازه
روایت از بزرگان
نجف اخذ کرده
بودند. کار بزرگ
ایشان در نجف،
هماهنگ‌سازی
نظریات مردمی
استادشان، آیت‌الله
ناتینی علیه السلام بود.

بازگشت سید نورالدین از نجف

آیت الله سید نورالدین حسینی به نجف رفتند و چند سال در آنجا مشرف بودند. جد ما، مرحوم میرزا ابوطالب حسینی، بیمار شده بودند. ایشان به دلیل بیماری پدر و به درخواست ایشان برگشتند؛ در حالی که مجموعاً حدود شانزده تصدیق اجتهاد و اجازه روایت از بزرگان نجف أخذ کرده بودند. کار بزرگ ایشان در نجف، هماهنگ سازی نظریات مردمی استادشان، آیت الله نائینی رحمته بود. خیلی هم به هم نزدیک بودند. ایشان با نظریات شریعت گرای مرحوم آیت الله شهید حاج شیخ فضل الله نوری رحمته توانستند این دو نظریه را با هم یگانه سازی و هماهنگ سازی کرده و با اطمینان به اینکه وقتی با مردم کار کنیم، تحقق شریعت ممکن است، از نجف به ایران آمدند. رحلت پدرشان در همان سال اول هم زمان با تاج گذاری رضاخان بود؛ یعنی رضاخان کمی زودتر تاج گذاری کرده بود و با چکمه دیکتاتوری همه جا می گشت.

به او می گویند:
«اجرای حد شرعی
شرب خمر الان بر
من و بر شما واجب
است؛ شما خودت
هم قبول داری و این
حکم خداست»
او را می خوانند
و حد می زنند.
عکسی هم از این
ماجرای هست که
در مجموعه‌های
گوناگون هم چاپ
شده است.

اجرای حد شرعی بر کنسول انگلستان

روزی دبیر ایرانی کارمند سفارت انگلیس که کنسول شعبه سفارت در شیراز است، مشروب می خورد و مقابل حرم حضرت شاه چراغ علیه السلام عربده کشی می کند. ضمن عربده کشی در حالت مستی به مذهب و دین هم توهین می کند. مرحوم آقا دستور می دهند او را بگیرند و بیاورند. بالاخره بعد از گذشت زمان شاید بتوان صریح گفت. ایشان به رسم علمای قدیم که وقتی کسی حرکت شنیعی انجام می داد، به او توهین می کردند و به سادگی نمی گذشتند. حالا قصدشان شاید غیر از اجرای حکم، تأدیب بود، دستور می دهند در طویله منزل شهری ما، یک تخت کنار اسب و استر و الاغ می زنند؛ او شب را آنجا در طویله می خوابد؛ حالا تصور کنید انگلستان نسبت به کارمند رسمی خودش چقدر حساس است و به این سادگی نمی تواند از این ماجرا بگذرد. صبح که مستی از سرش می پرد، بیدارش می کنند تا آبی به سر و صورتش بزند و اگر می خواهد غسل توبه کند، دوش بگیرد

و نمازش را بخواند. بعد او را می آورند و مرحوم آقا با او صحبت می کنند. رسم مرحوم آقا این بود که قبل از اجرای حد حتماً با خاطی صحبت می کردند تا در او حال توبه و تسلیم ایجاد شود. بعد به او می گویند: «اجرای حد شرعی شرب خمر الان بر من و بر شما واجب است؛ شما خودت هم قبول داری و این حکم خداست». او را می خوابانند و حد می زنند. عکسی هم از این ماجرا هست که در مجموعه های گوناگون هم چاپ شده است.

بعد از اجرای حد، مرحوم آقا را شبانه و با دام امام جمعه رسمی آن زمان (که جزو ایادی دستگاه حاکمه بود) به باغ رحمت آباد دعوت می کنند که با شهر فاصله داشت. در راه بازگشت ایشان را دستگیر می کنند. فردای آن روز مردم، شهر را تعطیل می کنند. اتفاقاً هیأت های مذهبی در این قضیه خیلی نقش دارند. مرحوم حاج ملاعلی سیف و گردانندگان هیأت ها در این قضیه نقش جدی داشتند؛ دستگاه حاکمه بیش از یازده روز نتوانست ایشان را نگه دارد. تابندر بوشهر، شهرها آشوب شده بود. شورش همگانی بود و مردم در چهار محل کشته داده بودند که یکی از آن ها شاه چراغ است؛ در میدان مولا و قبرستان بزرگ شیراز و دارالرحمه همه جریان ها و هیأت های مذهبی فعالیت جدی داشتند؛ ولی هیچ کدام جزو هیأت های برادران نبودند. هیأت هایی بودند که سابقه تاریخی داشتند.

تبعید اول
آیت‌الله سید
نورالدین حسینی
یازده روز بیشتر
طول نکشید. تبعید
دوم ایشان چند ماه
طول می‌کشد که
مقداری از آن هم در
زندان قصر بودند و
بعد از زندان قصر به
درخواست روحانیت
به منزل امام
جمعه خوی منتقل
می‌شوند.

زمینه‌های تشکیل حزب برادران

به موازات این جریان، جریان حزب را هم بررسی می‌کنیم. تبعید اول آیت‌الله سید نورالدین حسینی یازده روز بیشتر طول نکشید. تبعید دوم ایشان چند ماه طول می‌کشد که مقداری از آن هم در زندان قصر بودند و بعد از زندان قصر به درخواست روحانیت به منزل امام جمعه خوی منتقل می‌شوند. البته او با دستگاه هم همکاری می‌کرد؛ ولی آزادگی‌هایی هم در وجود ایشان بود؛ او از چهره‌های پایان مشروطه است. بعد با واسطه مرحوم آیت‌الله آقای شیخ عبدالکریم^ع و آقای بهبهانی^ع و نامه تند مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی^ع، رضاخان احساس می‌کند که در میان روحانیت اگر سید ابوالحسن هم یک عکس‌العمل علنی داشته باشد، قضیه زندانی کردن آیت‌الله سید نورالدین حسینی برایش گران تمام می‌شود. چون ایشان بسیار کوتاه می‌نویسند: «اگر سایه نورالدین در ایران سنگینی می‌کند، خودم تا مرز به استقبال او می‌آیم» و همین را برای رضاخان می‌فرستند.

البته [رضاخان] یکبار هم با مرحوم پدر ما روبه‌رو می‌شود؛ رضاخان به آیت‌الله سید نورالدین حسینی می‌گوید: «تو از من چه می‌خواهی؟»؛ ایشان می‌گویند: «ما از تو چه می‌خواهیم؟! من مشغول کار خودم بودم؛ ایادی و عمال شما ما را گرفتند و زندانی کردند و قطعاً هم بدون اطلاع شما نبوده است!»؛ رضاخان می‌گوید: «حالا اگر من از تو بخواهم که چیزی از من بخواهی، چه می‌خواهی؟». مرحوم آقا می‌گویند: «من چیزی نمی‌خواهم»؛ رضاخان می‌گوید: «اگر من پیشنهاد کنم، می‌پذیری؟»؛ می‌گویند: «تا چه باشد و شرائطش را داشته باشم»؛ می‌گوید: «من می‌خواهم وزارت اوقاف را به شما بدهم»؛ مرحوم آقا تأملی می‌کنند و می‌گویند: «می‌پذیرم؛ ولی بر اساس احکام شریعت»؛ رضاخان می‌گوید: «نه! بر اساس قوانین رسمی مملکت»؛ آیت‌الله سید نورالدین حسینی هم می‌گویند: «نه!». بالاخره اینجا این مجلس تمام می‌شود و مرحوم آقا را از تهران منتقل می‌کنند و مجدداً به شیراز می‌آیند.

وقتی می خواهند
این اصل را در
اساسنامه توصیف
کنند، می گویند:
«مذهب جعفری
عامل اصلی وحدت
جامعه ماست و
هر چه بیشتر توسعه
پیدا کند، استقلال
و استحکام دورنی
روز به روز بیشتر
می شود». ایشان
این جمله را تبدیل
به قسم نامه کردند.

اصول اساسنامه حزب برادران و تحلیف اعضا به اصول

حالا دو تجربه سیاسی تلخ دارند؛ یک تجربه هم که به معانی گوناگون بسیار تلخ است. مدتی که در نجف بودند ثورة العشرین که اتفاق می افتد، ایشان جزورزمنده ها بودند، آنجا میزان نفوذ انگلیس را متوجه می شوند. در آنجا تصمیم می گیرند که مخفیانه یک حزب تشکیل بدهند. مرام این حزب را هم در جمله «حفظ استقلال ایران در ظلّ لوای مذهب جعفری» خلاصه می کنند. وقتی می خواهند این اصل را در اساسنامه توصیف کنند، می گویند: «مذهب جعفری عامل اصلی وحدت جامعه ماست و هر چه بیشتر توسعه پیدا کند، استقلال و استحکام دورنی روز به روز بیشتر می شود». ایشان این جمله را تبدیل به قسم نامه کردند. در دوره اختفا هرکس می خواست عضو حزب برادران شود، باید دست روی قرآن می گذاشت و با قسم جلاله «والله، بالله، تالله» قسم جلاله می خورد و می گفت: من در حفظ استقلال ایران در ظلّ لوای مذهب جعفری با شما همراهم؛ البته همین طور بی قاعده هم کسی را انتخاب نمی کردند؛ مدت ها افراد را آزمایش می کردند و با مباحثه و هم صحبت شدن با آن ها آشنا می شدند. در پایان هم این قسم خورده می شد. این (رویه) بسیار زودتر از تشکیل هیأت های برادران صورت می گرفت؛ یعنی حدود دوازده سال زودتر.

تشکیل مخفیانه حزب برادران

ایشان در حوزه نفوذ خود و در حوزه بسط ید خودشان - که همان حزب و شیراز بود - واقعاً به عنوان ولی فقیه وارد اقدام می‌شدند و در طول مبارزاتشان از سال ۱۳۲۴ با آشکاری حزب، به عنوان نائب‌الامام مطرح شدند. بعد از تجربیات سیاسی بسیاری که در آغاز انقلاب مشروطه داشتند، چیزی که ایشان را گسترش داد و قوی کرد، حضورشان در عراق و در ثورة العشرین است. با شروع پادشاهی رضاخان از نجف به شیراز تشریف آوردند و با تجربیاتی که در عصر رضاخان اتفاق افتاد تصمیم گرفتند حزبی را ایجاد کنند. بدواً هم به صورت مخفی بود. در زمان رضاخان هیچ راهی جز تأسیس مخفی حزب نبود. ایشان در سال ۱۳۱۲ تجربیات و اندیشه‌های خود را مدون کردند و مرام اصلی و هدف اصلی حزب را حفظ استقلال ایران در ظلّ لوای مذهب جعفری می‌دانستند. اعتقاد ایشان این بود که عامل پیوند جامعه ایران، مذهب جعفری است. حاشیه‌هایی نیز که از برادران اهل تسنن در حواشی ایران زندگی می‌کنند هرگز نافی اصلی بودن مذهب جعفری

تا مشروطه و بعد از مشروطه نبوده است. می‌دانستند که اکثریت مردم ایران شیعه اثنی‌عشری هستند و تشیع را نیز دارای این باطن عمیق می‌دانستند که بتواند حافظ استقلال ایران باشد و تمدنی بر اساس اسلام ایجاد بنماید. به‌ویژه با اندیشه‌هایی که خود ایشان در این مورد داشتند. شاید یکی از نمونه‌های آن مجموعه مقالات «اسلام و جهان امروز» است. «اسلام و جهان امروز» مجموعه‌ای از مقالات ایشان است که به‌صورت کتاب چاپ شده است. ایشان تأکید داشتند که اسلام توان اداره اجتماع و توان ایجاد تمدن نوین را دارد. ایشان معتقد بود بر اساس احکام الهی اسلام می‌توان تمدن ایجاد کرد و تا پایان عمر مدافع این نظریه بودند.

ایشان حزب را به‌عنوان یک تشکل سیاسی قوی که حول محور حفظ استقلال ایران در ظلّ لوای مذهب جعفری می‌چرخد، به‌وجود آوردند.

ایشان در حوزه نفوذ خود و در حوزه بسط ید خودشان - که همان حزب و شیراز بود - واقعا به‌عنوان ولی فقیه وارد اقدام می‌شدند و در طول مبارزاتشان از سال ۱۳۳۴ با آشکاری حزب، به‌عنوان نائب‌الامام مطرح شدند.



تشکیل هسته‌های اولیه حزب

هسته‌هایی را که تشکیل می‌دادند به خود ایشان متصل بودند؛ ولی مستقیم با هم آشنایی نداشتند. اول فردی که قسم می‌خورد، برای آوردن کسانی که برخی خصوصیات را داشتند، رابط می‌شد. شرط عضویت، اول ایمان و تقوا بود و دوم اینکه مشهور به فساد نباشد. مرحله بعد حفظ بود. باید اطمینان پیدا می‌کردند که این فرد توانایی رازداری

دارد. او را بارها آزمایش می‌کردند تا به اطمینان می‌رسیدند. همه این‌ها مکتوب بود. در آن زمان تشکیلات حزب بسیار قرص و محکم و مخفی بود. در عصر رضاخان از ۱۳۱۲ تا ۱۳۲۰ اگر یک تشکیلات مخفی دوام بیاورد، مثل کرامت است. هشت سال حزب مخفی بود. البته ابتدا طبیعی است، با افرادی تک‌تک شروع شده که حلقه واسطه آن‌ها خود مرحوم آقا بود. مرحوم آقا برایشان بحث می‌گذاشت تا به تدریج می‌پذیرفتند. مرحوم آقای سید عبدالعلی موسوی لاری، امام جمعه فقید لارستان جزو شاگردان برجسته مرحوم آقا بود. خود ایشان برای من نقل کردند: «مرحوم آقا بحثی را با من شروع کردند و گفتند: "ما روحانیت چنین شرایطی را داشتیم و روحانیت در این مرحله بودند" و گفتند و گفتند و در پایان پرسیدند: "علاج کار چیست؟" من هم گفتم: شما بفرمایید علاج کار چیست؟ ایشان در یک جمله گفتند: "تحرّز"؛ من ذهنم به خطا رفت و خیال کردم تهذیب نفس را می‌گویند؛ مدتی گذشت و دیگر چیزی نگفتند. بعد مجدداً بحث را ادامه دادند و گفتند: "بحث ما به کجا کشید؟". گفتم: فرمودید علاج کار تهذیب نفس است. ایشان دیگر چیزی نگفتند. فقط گفتند: "نه؛ من منظورم این است که باید حزب تأسیس شود". دیگر هیچ نگفتند». یعنی همین که ایشان زود به تحرّز منتقل نشدند و خودشان نپرسیدند که مقصود از تحرّز چیست، همین کفایت می‌کرد برای اینکه مرحوم آقا یک مرحله عقب‌تر بروند. ذهن‌ها و اندیشه‌های قوی و انسان‌های مصمم و بسیار متدین در زمان خودشان در فقره اول و در خلال این هشت سال حداکثر به حدود دویست نفر می‌رسیدند.

اندیشه‌های قوی و انسان‌های مصمم و بسیار متدین در زمان خودشان در فقره اول و در خلال این هشت سال حداکثر به حدود دویست نفر می‌رسیدند.

ایجاد شعبه‌های هیأت برادران و انتخاب مدیران

در میان قسم خورده‌های مرحوم آقا، کسانی حضور داشتند که قدرت ایجاد تشکیلات هیأتی را داشتند. همه هم تا سال ۱۳۲۰ مخفی بودند. تعداد این افراد به دویست نفر می‌رسد. بلافاصله بعد از اشغال ایران کارهای عام‌المنفعه بزرگی را به وجود آوردند. بسیاری از آن‌ها شخصیت‌های مردمی بودند. بعضی‌ها شخصیت‌های سیاسی بودند. از ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴ این گسترش مخفی بسیار توسعه پیدا می‌کند؛ یعنی قطعاً بیش از هزار نفر عضو می‌گیرد. از سال ۱۳۲۰ به بعد مرحوم آقا وکلایی را در قسم می‌گذارند که موفق نبودند و به صورت زیرزمینی در حال توسعه بودند؛ البته بعد از اینکه شرایط مقتضی شد، سعی کردند آن‌هایی را که چهره‌های برجسته و مفید و فعالی بودند، خدمت مرحوم آقا بیاورند تا یک‌بار هم با خودشان قسم بخورند. از جمله مرحوم حاج محمدجواد سبحانی که همه‌کاره هیأت متوسلین به حضرت زهرا^{علیها السلام} بود؛ در میان این‌ها مرحوم آقا دائماً تأمل می‌کردند که چه کسانی می‌توانند هیأت تأسیس کنند.



تقسیم‌بندی مرحوم آقا شامل کسانی می‌شد که می‌توانستند کار فرهنگی صرف کنند؛ به‌ویژه روحانیون و کسانی که چهره‌های سیاسی بودند و می‌توانستند به میدان سیاست بیایند و فعالیت کنند و کسانی که می‌توانستند هیأت‌ها را سامان ببخشند. در سال ۱۳۲۴ ابتدا حزب را آشکار کردند. اولین قدم هم رفتن به مساجد روحانیون بود. حزب برادران را به آنجا بردند و سعی در تفاهم با روحانیت شهر کردند که این ماجرا تا سال ۱۳۲۷ باقی بود؛ البته اختلافات جزئی اتفاق افتاد که چندان اهمیتی نداشت. سال ۱۳۰۰ و بین ۱۳۲۴ و ۱۳۲۷ هیأت‌های برادران اول دوازده هیأت در دوازده محله اصلی از مریدهای خاص مرحوم آقا بودند. بدون استثنا این هیأت‌ها کسانی بودند که یا مقلد مرحوم آقا بودند، یا مرید ایشان. بنده کسانی را سراغ دارم که تا پایان عمر مقلد مرحوم آقا نشدند و مقلد مرحوم آقای سیدابوالحسن اصفهانی رحمته‌الله بودند؛ کسانی را می‌شناسم که در زمان زندگی مرحوم

بنده کسانی را سراغ دارم که تا پایان عمر مقلد مرحوم آقا نشدند و مقلد مرحوم آقای سیدابوالحسن اصفهانی رحمته‌الله بودند؛ کسانی را می‌شناسم که در زمان زندگی مرحوم آقا، مقلد آقای بروجردی رحمته‌الله بودند؛ ولی اطاعت از ایشان را بر خود واجب می‌دانستند.

آقا، مقلد آقای بروجردی رحمته الله علیه بودند؛ ولی اطاعت از ایشان را بر خود واجب می دانستند؛ آن زمان کلمه مجتهد یک کلمه پیش پا افتاده نشده بود؛ وقتی می گفتند کسی مجتهد است، او یک اعتبار دینی خاص پیدا می کرد. من هرگز فراموش نمی کنم که آقای سبحانی برای من نقل کرد که به من گفتند: «حاضری در راه دین خدا با مجموعه ای همراه شوی؟»؛ گفتم: «تا چه کسی باشد؟»؛ گفتند: «مجتهد است». آن زمان جمله «مجتهد است»، معنی داشت. با کمال تأسف روزبه روز از اعتبار این نام کاسته شد.

اگر کسی از حزب بیرون می آمد، دیگر بیرون رفته بود. به تعبیر خود مرحوم آقا حنث قسم^۱ کرده بود. حتی مرحوم آقا بالای منبر به بعضی از روحانیونی که در دوره مصدق از حزب فاصله گرفتند، گفتند: «شما با ریش سفید، با لباس روحانیت، حنث قسم می کنی؟!». ولی این درگیری ها بسیار اندک بود. به عکس، هماهنگی حضور در صحنه های اجتماعی اگر نگوئیم صد درصد بود ولی حتماً نود درصد بود. آن ده درصد هم برای این است که تحقیق میدانی بسیار مشکل است.

۱. خلاف در سوگند.



کودتای رضاخان
را سفارت انگلیس
به وجود نیاورد؛
یعنی وزارت امور
خارجه انگلیس
حتی نظر منفی
داشت.

تجربه ایجاد تشکل «اتحاد حسینی»

بسیاری از بزرگان با هیأت‌های مذهبی ارتباط تنگاتنگ داشتند، ولی هیچ‌یک از این بزرگواران مؤسس هیأت نبودند.

در پایان مشروطه و آغاز کار رضاخان، در شرایط جنگ جهانی اول شخصی به‌نام حاج ملاعلی سیف در شیراز بروز کرد. علما و معاریف شهر در زمان احمدشاه لقب سیف‌الاسلام را برای او درخواست کردند که به حاج ملاعلی سیف معروف شد. مرحوم حاج ملاعلی سیف در آغاز جوانی طلبه بود. وقتی وارد میدان هیأت‌داری می‌شود، جزو موفق‌ترین هیأت‌دارهای شیراز بوده است. در مراحل قبل از ظهور حزب برادران هم با مرحوم آقا ارتباط بسیار نزدیکی داشت. ایشان جلسه‌ای را به‌نام جلسه «اتحاد حسینی» تشکیل می‌دهد که متشکل از هفت هیأت بزرگ شیراز بود. در هفت محله بزرگ آن زمان با هم در پیشبرد مفاهیم سیاسی-اجتماعی و اقامه عزای اباعبدالله علیه السلام هم‌داستان می‌شوند. این

یک تجربه بزرگ برای مرحوم آقا بود. تجربه‌ای از چگونگی تمرکز نیروهای عظیم‌تر حسینی در فضای گسترده‌تر در یک جریان. در سال ۱۳۰۰ تشکیل اتحاد حسینی اعلام رسمی می‌شود؛ ولی سال ۱۳۰۰ سال کودتاست. تا سال ۱۳۰۴ رضاخان با اینکه سردار سپه و بعد نخست‌وزیر بود هرگز موقعیت ۱۳۰۴ به بعد را نداشت و خودش در عزاداری عاشورا شرکت هم می‌کرد. عکسی را که آقایان از خزانه مولا برایش می‌فرستادند به سینه می‌انداخت و مقابل جمعیت حرکت می‌کرد. این مربوط به دوره مذهبی‌نمایی رضاخان است. لذا اتحاد حسینی در این چهار سال خیلی جان می‌گیرد. ریشه‌های امر مطمئناً در جنگ جهانی اول و بسیج عظیم مردم شیراز برای مقابله با انگلیس است. در همین زمان دو قیام بزرگ روحانیت، یکی قیام آیت‌الله لاری در فارس و دیگری قیام میرزا کوچک‌خان جنگلی در شمال شکل گرفت. عمق و قلب تپنده هر دو قیام و عامل راهنمایی و پیشبردشان روحانیت است. این دو قیام استقلال ایران را حفظ کرد. در اواخر جنگ جهانی اول که درگیری‌های انگلستان بسیار سنگین شد، مرحوم میرزا در شمال قیام کرد و شیراز هم صحنه جنگ بود. بسیاری از چهره‌های دیگری هم که در همین جنگ شرکت داشتند از برجسته‌ترین چهره‌های هیأت‌های مذهبی هستند. در همین مراحل ریشه‌های جلسه «اتحاد اسلام» توسط حاج سیف شکل می‌گیرد. ولی ظهور قطعی آن در سال ۱۳۰۰ است.

نیروی قزاق که
ریشه‌اش روسی بود
به دست انگلیس
افتاد و آبرون ساید
در اولین برخورد با
قزاقخانه رضاخان را
به یک چهره بسیار
قوی تبدیل کرد.

زمینه‌سازی برای به قدرت رسیدن رضاخان

سال ۱۳۱۴ دستگاه حاکمه عزاداری حضرت اب‌عبدالله علیه السلام را به شکل موهنی تعطیل کرد. [به مجلس عزای حضرت] گفتند: مجالس ختم. گویا این مجالس سوگواری حضرت اب‌عبدالله علیه السلام و عزاداری سنگینی که در ملت ما دارای سابقه چندصدساله بوده، مجلس ختم امام حسین علیه السلام است. شاعرشان هم شعری گفت که چون امام علیه السلام از او ابراز نفرت کردند شعرش را می‌خوانم و نامش را نمی‌برم. این شاعر می‌گوید: «کشتند و گذشت، مرد و شد خاک / خاکش علف و علف چرنده / دیگر این همه علم و کنش چیست؟ / این هیأت خنده آورنده». این شاعر همان کسی است که می‌گوید: «امیدی جز به سردار سپه نیست». این آقا از مشروطه به‌عنوان یک شاعر ملی و شاعر انقلابی مطرح شده بود و انسان بسیار خبیث و کثیفی بود؛ ایشان نوسانات عجیب و غریبی در اشعارش دارد؛ یعنی حتی مرثیه هم گفته است! بعضی از مرثیه‌هایش هم اتفاقاً بسیار زیباست؛ ولی مرثیه‌اش

نسبت به آثار منفی اش شاید مجموعاً بیست بیت هم نباشد و شاید هم کمتر. به نوعی قصد دست‌گاہ حاکمه این بود که بساط حضرت اباعبدالله علیه السلام را جمع کند.

از بحث شاعر مهم‌تر، این است که کودتای رضاخان را سفارت انگلیس به وجود نیاورد؛ یعنی وزارت امور خارجه انگلیس حتی نظر منفی داشت. برای کودتای رضاخان، نایب‌السلطنه هند - که این منطقه از طرف انگلستان زیر نگیں او بود - عوامل جاسوسی اش را در پارس‌یان هند - که به ایرانیان کینه دارند یا داشتند - فعال کرد. حداقل می‌توانیم بگوییم کینه داشتند. از درون این‌ها اردشیر ریپورتر - ریپورتر یعنی خبرنگار - یا همان اردشیر جی را به ایران فرستادند تا روی موارد متفاوت مطالعه کند. نهایتاً به‌ظاهر آبرون‌ساید، رضاخان قزاق را بالا کشید؛ ولی پشت قضیه، اردشیر جی است؛ اردشیر جی در گمانه‌های متعددی که داشت، رضاخان را روی کار آورد. سندی را نقل می‌کنند که این سند نشان می‌دهد انگلستان پیش از اینکه رضاخان را روی کار بیاورد، توسط جنرال آبرون‌ساید رضاخان را در یک نمایش بازیگرانه آماده می‌کند؛ ابتدا آبرون‌ساید درباره ایران صحبت می‌کند. از قبل به رضاخان می‌گویند: «در حین صحبت او بلند شود و جواب او را بدهد». این اولین صحنه بالا کشیدن رضاخان است. در حالی که او جزو لشکر قزاق است و قزاق هم متعلق به روسیه است! ولی روسیه در سال ۱۹۱۷ م به دلیل انقلاب درونی خودش، قزاق‌ها را رها کرده بود؛ انگلستان هم آن‌ها را مدیریت کرد. فقط بعضی از افسران قزاق مقاومت کردند. بعضی از آن‌ها هم اعدام و بعضی هم فراری شدند. نیروی قزاق که ریشه‌اش روسی بود به دست انگلیس افتاد و آبرون‌ساید در اولین برخورد با قزاقخانه رضاخان را به یک چهره بسیار قوی تبدیل کرد. سپس از نیروی قزاق که بعضاً بسیار باسوادتر از رضاخان بودند خواست که از او تبعیت کنند.

شهر مقدس قم | شهریور ماه ۱۳۹۶

تاریخ شفاهی هیأت های مذهبی برادران شیراز



جامعه ایمانی مشعر

باحضور حجة الاسلام والمسلمين
سيد معز الدين حسيني الهاشمي
(فرزند مرحوم آيت الله سيد نورالدين حسيني شيرازي)



اولین شرط این بود
که ایلات و عشایر
را سرکوب کند.
آخرین شرط هم
لغو رسوم عزاداری
است. وحدت شکل
در لباس هم یکی از
موارد بود که هدفش
خلع لباس کردن
روحانیت بود.

تعهد رضاخان به انگلیس برای مقابله با سنت عزاداری امام حسین علیه السلام

در این مرحله بنا به سندی که به دست راهزنان لر بختیاری افتاد، از رضاخان شش چیز را خواسته بودند که بعد از روی کار آمدن باید آن شش کار را برای انگلیس انجام می داد؛ آخرین کار پایان دادن به رسوم عزاداری اباعبدالله علیه السلام در ایران بود که اتفاقاً ریشه ای عمیق در ایران دارد. یکی هم بحث پول است. پول ایران در آن زمان بسیار پراکنده بود. هدفشان وحدت پول و هماهنگ کردن آن با یک معیار جهانی بود. برای همین واحدریال را انتخاب کردند و آن را بر سکه شاهی قبل برتری دادند. اولین شرط این بود که ایلات و عشایر را سرکوب کند. آخرین شرط هم لغو رسوم عزاداری است. وحدت شکل در لباس هم یکی از موارد بود که هدفش خلع لباس کردن روحانیت بود.

رضاخان این توطئه را در سال ۱۳۱۴ رسماً با دو بخشنامه بسیار مستخره اعلام کرد. بخشنامه شد که از این به بعد نباید در ختم‌ها بیرون از مکان حرکتی انجام شود؛ ختم باید

داخل سالن باشد و منبری هم کتوشلوار بپوشد. من این بخشنامه را دیدم. ولی روی کلماتش حضور ذهن ندارم؛ اعلام شد که باید با کتوشلوار سخنرانی کنند و مردم هم باید روی صندلی بنشینند. همین الان هم مسجدهایی که میزوصندلی دارند، غالباً در عزاداری گرم نمی‌شوند. بعضی از عزیزان در چنین مکان‌هایی برنامه عزای ایام محرم را نمی‌پذیرند؛ صفای عزاداری به این است که افراد شانه‌به‌شانه هم کنار هم بنشینند و این ظواهر غربی وجود نداشته باشد.

عزاداری در شیراز
وقتی زیرزمینی شد،
رونق بیشتری پیدا
کرد؛ به دلیل همین
فتوا و فداکاری‌هایی
که مقلدین آیت‌الله
سید نورالدین
حسینی برای
برگزاری عزاداری
می کردند.

ممنوعیت عزاداری توسط رضاخان

رضاخان وقتی عزاداری را ممنوع کرد، هیچ‌کس (رضاخان در سال ۱۳۱۴ به‌طورکامل ریشه زده بود) جرأت مقابله با امر او را نداشت؛ فقط آیت‌الله سیدنورالدین شیرازی به مقلدین خودش حکم دادند که «اقامه عزای سید مظلومان حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) واجب شرعی است؛ ولو بلغ ما بلغ»؛ یعنی هر چه پیش بیاید، اگر کشته هم شوید، شهیدید؛ بنابراین مقلدین و معتقدین و یاران ایشان، عزاداری را زیرزمینی کردند. یک پیر دیری در شیراز بود که هنوز هم زنده است. آقای حضرتی و ایشان هر دو گفتند: «عزاداری در شیراز وقتی زیرزمینی شد، رونق بیشتری پیدا کرد؛ به دلیل همین فتوا و فداکاری‌هایی که مقلدین آیت‌الله سید نورالدین حسینی برای برگزاری عزاداری می کردند».

رضاخان به‌وسیله متفقین از ایران اخراج شد و حکومتش سقوط کرد. نظام اجتماعی ایران به‌شدت به‌هم ریخت. در فاصله ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴ آیت‌الله سید نورالدین حسینی بدون

اینکه هیأت‌های برادران را تأسیس کرده باشند، با هیأت‌های عزاداری مهم آن زمان ارتباط گسترده داشتند. سه هیأت، جریان ریشه‌ای ایجاد هیأت‌های برادران هستند: یکی جریان مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالجبار رحمته‌الله است که از پشت مسجد نو، محله سر باغ تا سنگ سیاه، مزار سیبویه تحت قدرت ایشان بود؛ دومی جریانی است که بعداً به هیأت محمدی تبدیل شد که ابتدا جلسه قرآن جوانان بود و آرام‌آرام به هیأت تبدیل شد؛ البته این‌ها در اصل عزاداری هم به‌نوعی سعی می‌کردند کارشان را ادامه بدهند؛ سومی هم هیأت محله آستانه حضرت سیدعلاءالدین حسین بود. این سه جریان با مرحوم آقا هماهنگ بودند و کار می‌کردند. مرحوم آقا دستور دادند که قرق را بشکنید و سعی کنید بیرون بیایید. هیأت‌های شیراز هم که هماهنگ با آیت‌الله سید نورالدین حسینی هستند، استثنایی است که بیرون می‌آیند.

آیت‌الله سید نورالدین حسینی در همین دوران، مستقلاً با هیأت‌ها ارتباط داشتند. مانند روابطی که حاج آقا نورالله اصفهانی یا روابطی که مرحوم میرزاجمال‌الدین اصفهانی داشتند؛ یعنی اصلاً هیأتی در آن زمان به‌دست ایشان تأسیس نشد. اگر بین سال‌های ۱۳۱۲ تا ۱۳۲۰ را فرض بگیریم، لازمه آن این است که برخوردهای ایشان در سال ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۰ را مستقل کنیم. در سال‌های بین ۱۳۱۲ تا ۱۳۱۴ زمینه‌های اجتماعی‌ای پیش می‌آید که مرحوم آقا حرکت‌هایی را در هیأت‌ها انجام می‌دهند و این‌ها تجربیاتی برای مرحله بعد بود. ایشان در موضوع ممنوعیت عزاداری یا بی‌حجابی، مقلدین محکمشان را برای مقابله با دستگاه حکومت تشجیع می‌کردند. اگر در گذشته مردم جلسات خانگی بسیار اندکی داشتند و بیشتر آشکارا در تکایا و مساجد عزاداری می‌کردند، در آن دوران جلسه‌های خانگی بیشتر شد. در جلسه‌های خانگی نوع برخورد مقلدین مرحوم آقا با جلسه‌های خانگی‌ای که ارتباط نداشتند، متفاوت بود. این‌ها با جسارت و قدرت در محوطه

خانه‌شان با مأمورین برخورد می‌کردند. بعضی هم دچار مشکلاتی می‌شدند. مرحوم مشهدی قدرت قالی‌فروش، زمانی در منزلشان عزاداری داشتند. مشهورترین مداح آن‌زمان حاج عزیز سهام عزاداری می‌کرده که به ایشان می‌گویند: پلیس پشت در منزل است. ایشان می‌آید و می‌گوید: فردا خودم به کلانتری می‌آیم. ایشان بزن بهادر بود و از او حساب می‌بردند. حاج عزیز که مطلع می‌شود، می‌آید دم در و ظاهراً به افسر شهربانی سلام می‌کند؛ بعد مشهدی قدرت دستش را بالا می‌برد و می‌گوید: «بزنم؟ چرا مجلست را رها کردی؟ برو سر کارت! برو مشغول عزاداریت باش!». بعد هم به آن افسر می‌گوید: «من خودم فردا صبح می‌آیم کلانتری. مجلس را نمی‌بندم». مأموران هم می‌روند؛ یعنی چنین چهره‌هایی بین مقلدین و علاقه‌مندان مرحوم آقا بودند که از ایشان حساب می‌بردند. مرحوم سبحانی، پدر جناب آقای تقی سبحانی که در حوزه هستند، در هفده سالگی به حزب می‌پیوندد. ایشان نقل کرد که عزاداری ممنوع بود و ما با تأکید مرحوم آقا در خانه عزاداری داشتیم. گفتند: یک افسر شهربانی آمد و گفت: اینجا چه خبر است؟ پدر ما را خواست. گفت: اینجا چه خبر است؟ شب عاشورا بود. پدر ما یک نگاهی به چشمش کرد و گفت: امشب چه خبر است؟! امشب چه خبر است؟! بعد اشک از چشمانش سرازیر شد؛ مأمور با دیدن این صحنه، رها کرد و رفت.

از ۱۳۱۴ به بعد
عزاداری در سراسر
ایران ممنوع شد
و تا سال ۱۳۲۶ واقعاً
وضع سختی بیش
آمد.

مقابله با قانون ممنوعیت عزاداری

برخی از این امرهای رضاخان یک مکتوب کوچک بود که یک امر شفاهی خیلی قدرتمند پشت آن بود. ولی به هر صورت از ۱۳۱۴ به بعد عزاداری در سراسر ایران ممنوع شد و تا سال ۱۳۲۶ واقعاً وضع سختی پیش آمد. در شیراز بعد از آن حکم، عزاداری‌ها زیرزمینی شد. صحنه‌های درگیری غالباً بین ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴ است. ایران در شهریور ۱۳۲۰ اشغال شد و متفقین وارد ایران شدند و حکومت را سرنگون و رضاخان را تبعید کردند. تا آمدن محمدرضا هم مقداری طول کشید. ولی همه قوانین و مقررات عصر رضاخان را به صورت قانون تثبیت کردند. خودشان هم حامی این‌ها بودند. عزاداری جزو امور ممنوع بود. مرحوم آقا از این زمان اعلام می‌کند قرق را بشکنید. در نتیجه درگیری‌های متعددی اتفاق می‌افتد. هیأت‌هایی که به ایشان مربوط هستند، تصمیم می‌گیرند قرق را بشکنند. بعداً غالب این هیأت‌ها تبدیل به هیأت‌های برادران می‌شود؛ در حرم احمد بن موسی علیه السلام درگیری بسیار شدیدی رخ می‌دهد. کسی که وکیل دعاوی بود در هیأت

عزاداری درگیر می‌شود. همین که درگیری شروع می‌شود، از نظر قانونی با آن‌ها برخورد کردند؛ مثلاً می‌گفتند: چه کسی گفته ممنوع است؟ چه کسی گفته عزای حضرت آقا ممنوع است؟ مگر می‌توان ممنوعش کرد؟ رضاخان هم روی قدرت قلدری و دیکتاتوری خودش ممنوع کرد؛ وگرنه آنچه به‌عنوان بخشنامه آمد این بود که مجالس عزای این به بعد باید با میز و صندلی باشد و سخنران هم بدون لباس روحانیت صحبت کند. عزاداری‌ها یک چیز نیم‌بندی بود. ولی بر اساس همین برنامه نیم‌بند، آن فجایع را به‌بار آوردند. مرحوم حاج خادم‌الرضا در هیأتی بود که بعداً به هیأت بنی‌هاشم تغییر نام داد. مرحوم خادم‌الرضا گفت: «هر که را باشد به سر عشق حسین، عریان شود». خلاق عریان شدند و با سینه‌زنی آمدند تا به امام‌زاده علی‌بن‌حمزه علیه‌السلام رسیدند و درگیری شدیدی با شهربانی پیش آمد. سر رئیس شهربانی را هم شکستند. نظیر این کارها در سراسر ایران بسیار کم است. این نیست جز به‌دلیل آن جان و روحیه‌ای که مرحوم آقا با مواضعش و با تربیت افراد زبده به حرکت عزاداری بخشید؛ ولی این‌ها هیچ کدام هیأت‌های برادران نیست.

سال ۱۳۲۴ قوای اجنبی از ایران خارج شدند و شرایط ایران عوض شد. حکومت مرکزی هم ضعیف بود. اصلاً حکومت نمی‌توانست به این امور برسد. نمودار ضعفش هم در سنوات قبل، بیماری‌های فراگیری بود که با یک زمستان بسیار سخت که از پاییز و زمستان شیراز شروع شد، به‌وجود آمد. در آن سال مرحوم آقا با علاقه‌مندان خود و اعضای حزب برادران مخفیانه زغال فراهم کردند و به شیراز آوردند. به طوری که اصلاً قیمت زغال شکست و به جایی رسید که ته‌زغال‌ها را رایگان به مستضعفین می‌دادند. ایشان تجربه کرده بودند که دولت مرکزی توان لازم را ندارد و الان عالی‌ترین موقعیت است. آن دیکتاتوری هم

در این موقعیت
ایشان بلافاصله
موجودیت حزب
را اعلام می‌کنند.
اولین اقدامشان هم
رفتن از مسجد نور
کنونی بود. هر روز
به‌عنوان اعضای
حزب برادران پشت
سر یکی از علما نماز
می‌خواندند.

گذشته است. قوای اجنبی هم که ممکن بود برای امر سیاسی مداخله کند از ایران رفته بود. در این موقعیت ایشان بلافاصله موجودیت حزب را اعلام می کنند. اولین اقدامشان هم رفتن از مسجد نور کنونی بود. هر روز به عنوان اعضای حزب برادران پشت سر یکی از علما نماز می خواندند. جماعت‌ها خیلی خلوت شده بود؛ ولی ایشان بایک جمعیت هنگفت به نماز جماعت‌ها می آمدند. به طوری که مسجد و کوچه‌ها و شوارع اطراف پر می شد. بنای ایشان بر این بود که ابتدا نوعی اتحاد بین روحانیت ایجاد کنند. این اتحاد تا چند سال دوام آورد. ولی بالاخره اختلاف به وجود می آید. منشأ اختلاف همه جا نفسانیت است.

جلسه اتحاد
حسینی تضعیف و
به یک هیأت تبدیل
شد؛ یعنی خودشان
نام هیأت حاج
سیف را هیأت اتحاد
حسینی گذاشتند.

تبدیل اتحاد حسینی به هیأت اتحاد حسینی

جلسه اتحاد حسینی در عصر رضاخان کم کم به یک هیأت تبدیل می شود؛ چون رضاخان عزاداری را ناگهانی تعطیل نکرد. اول اطراف قضیه و شاخه ها را زد. مثل درخت کهنسالی که بخواهند آن را قطع کنند؛ ابتدا شاخه هایش را می زنند و از دورش خارج می کنند تا اینکه کل آن را از ریشه بکنند. مقابله رضاخان با جریان های مذهبی تقریباً از سال ۱۳۰۶-۱۳۰۷ شروع شد. با بهانه های گوناگون روحانیت را یک جور محدود می کرد؛ عزاداری را یک جور دیگر محدود می کرد.

جلسه اتحاد حسینی تضعیف و به یک هیأت تبدیل شد؛ یعنی خودشان نام هیأت حاج سیف را هیأت اتحاد حسینی گذاشتند. الان هم به همین نام حرکت می کند. تا اینکه بالاخره رضاخان رفت و فضا تغییر کرد. مرحوم آقا دستور دادند که هیأت ها بیرون بیایند و شرایط اجتماعی، موقعیت دولت و موقعیت شهربانی ها را آزمایش کنند. وقتی کسی

دستگیر می‌شد از او حمایت می‌کردند تا شرایط آزادی او فراهم می‌شد. در همان حرکتی که تا علی‌بن حمزه علیه السلام رفتند و مستقیم با شهربانی درگیر شدند، روی پل علی‌بن حمزه علیه السلام سر رئیس شهربانی را با سنگ شکستند. مرحوم آقا مراقب ایشان بود. به‌عنوان یک روحانی به شهربانی رفت و پرسیدند: «پدر و مادر این فرد به من مراجعه کرده‌اند؛ مگر چه کرده است؟». گفتند: «بیرون آمدند و آشوب کردند». آقا گفتند: «عزاداری امام حسین علیه السلام که آشوب نیست. شاید کمی تندوری کرده باشند که آن‌هم از دو طرف بوده است». به‌هر حال شرایط آزادی را فراهم می‌کردند. ایشان در این مسائل کوتاه نمی‌آمدند. واقعاً به‌میزان بسط‌ید و حد‌توانایی‌شان به‌هیچ‌وجه کوتاه نمی‌آمدند.

بزرگ‌ترین قسمت
ضربه خوردن‌ها
مربوط به عصر
مصدق است.

اعلام آشکار حزب با خروج نیروهای متفقین از ایران

هر کدام از این جریان‌ها که اتفاق می‌افتاد یک مرحله، پیوند هیأت‌ها با ایشان هم بهتر می‌شد. تا اینکه قوای اجنبی بیرون رفتند و ابتدا حزب را اعلام کردند و جریان اتحاد روحانیت و حوزه‌ها را در سطح استان به‌راه انداختند که با همراهی آقای خوئی همراه شد؛ اگر این جریان دوام می‌آورد اصلاً حزب چیز دیگری می‌شد که متأسفانه دوام نیاورد. بزرگ‌ترین قسمت ضربه خوردن‌ها مربوط به عصر مصدق است تا به سال ۱۳۲۷ می‌آید. سال ۱۳۲۷ اوج حزب برادران است. مرحوم آقا در آن زمان یک حادثه بسیار بزرگ است. امروز شاید اگر بگوییم یک حادثه بزرگ، خنده‌آور باشد؛ ولی آن روز مثلاً چندین اتوبوس و ماشین شخصی را از شیراز به قصد زیارت حضرت مولا امام رضا علیه السلام به سمت مشهد راه انداختند و در هر شهری که برنامه داشتند فضا را تکان می‌دادند و به هیجان درمی‌آوردند.

مدیریت صنفی حزب برادران

نکته خیلی ظریفی در اینجا مطرح است؛ مرحوم آقا ابتدای کار می‌خواستند تشکیلات ظاهری حزب، صنفی باشد؛ در آغاز مشروطیت حتی مجلس شورای ملی اول مشروطه، صنفی انتخاب شد. منتها برای اینکه عشایر هم بی‌نصیب نمانند حوزه‌های عشایری را هم تعیین کردند. مرحوم آقا می‌خواستند برای حزب برادران شعب صنفی درست کنند. بعد از اینکه هیأت‌ها به‌وجود آمد، از ناکامی‌های مرحوم آقا این است که شعبه‌های صنفی منتفی شدند. منتها بسیاری از خود هیأت‌ها، مندرج در اصناف بودند یا بخش صنفی خاصی داشتند؛ مثلاً زرگرها با هیأت اباالفضل علیه السلام حرکت می‌کردند. هیأت امام سجاد علیه السلام که در کنار منزل شهری ما قرار داشتند، مسگر بودند؛ از اول تا آخر بازار، عضو هیأت مسگرها یعنی هیأت امام سجاد علیه السلام بود. عملاً بعضی از هیأت‌ها حالت صنفی هم داشتند؛ ولی در مجموع آن چیزی را که در نظر داشتند واقعاً بدنه عمومی حزب برادران به هیأت‌های عزاداری امام حسین علیه السلام تبدیل شد. این دو علت داشت: یکی کشش قلب خود مرحوم آقا بود. یعنی ایشان اگر روی اصناف نیرو می‌گذاشت شاید نتیجه می‌داد؛ ولی حالات امام حسینی علیه السلام او را می‌کشید تا این هیأت‌ها توسعه پیدا کند. تا اینجا رسید که تمام شهر را پوشش فرهنگی می‌دادند.

مرحوم آیت‌الله
بروجردی
نظریات خودشان
را داشتند و هم
غم و تلاش ایشان
تصحیح حوزه و
ارتباط حوزه به
سراسر ایران بود
که این هم هدف
کوچکی نبود.

آیت‌الله بروجردی و حزب برادران

برنامه‌ها به‌ظاهر برنامه‌ریزی عادی بود و در باطن برای سراسری کردن حزب. اگر همراهی حضرت آیت‌الله‌العظمی بروجردی می‌بود حزب سراسری شده بود. منتها حضرت آیت‌الله بروجردی در منزل خودشان مرحوم آقا را نپذیرفتند. بعد مرحوم آیت‌الله صدر پدر امام موسی صدر از ایشان درخواست کردند و مرحوم آقا آمدند. آقای بروجردی را هم به دیدار مرحوم آقا آوردند و سعی کردند مسائل فی‌مابین حل شود. مسائل فی‌مابین هم دو چیز است: یکی اینکه حضرت آیت‌الله بروجردی تشکیل یک تشکیلات و وجوب آن را اصلاً قبول نداشتند. هیچ تعارف ندارد. مجتهد است. همین‌طور که مرحوم آقا اجتهاداً ایجاد حزب را واجب می‌دانند، ایشان هم واجب نمی‌دانست. بلکه مخاطراتی برایش قائل بود. مرحوم آیت‌الله بروجردی نظریات خودشان را داشتند و هم و غم و تلاش ایشان تصحیح حوزه و ارتباط حوزه به سراسر ایران بود که این هم هدف کوچکی نبود. واقعاً

هم در زمان ایشان محقق شد. هم از نظر علمی حوزه قم در آن دوران تثبیت می‌شود، هم از نظر ارتباطات. امام خمینی علیه السلام بر سفره افکنده آیت‌الله بروجردی علیه السلام نشست. حوزه به سراسر ایران متصل شده بود. قبل از آقای بروجردی علیه السلام این‌طور نیست؛ ایشان به این دو موضوع خیلی خیلی اهمیت می‌دادند. واقعاً حوزه قم در پایان عمر آقای بروجردی علیه السلام به‌لحاظ فضل چیز چندانی از حوزه نجف کم نداشت.

دوم اینکه جامعه را تقسیم کرده بودند. متأسفانه همان جریان‌هایی که در شیراز مقابله‌های نفسی داشتند، جامعه را تقسیم کرده بودند. آقای ساجدی نقل می‌کرد که چندین مورد ایشان از طرف مرحوم آقا آمده بود خدمت آقای بروجردی (ه) و خبر داده بود که سیدنورالدین از شیراز می‌آیند و می‌خواهند قم خدمت شما مشرف شوند. آقای بروجردی علیه السلام گفتند: من شنیده‌ام ایشان با یک حزب سیاسی می‌آیند! گفتیم: بله همین است. گفتند: منزل ما گنجایش ندارد. معنی جمله «منزل ما گنجایش ندارد» در عرف علما چیز دیگری است. روشن است؛ یعنی من چنین گنجایشی را در شرایط کنونی برای روحانیت قائل نیستم که وارد یک جریان سیاسی سازماندهی شده شوند. بعد مسئله به‌گونه خیلی زیبایی به‌وسیله آقای صدر حل شد، ولی مرحوم آقا دیگر ناامید شد؛ چون ایشان حمایت مرجعیت سراسر ایران را می‌خواست تا این قضیه را [به سرانجام برساند]. این دلیل فراست و تیزبینی ایشان است. بعد هم شگفت‌انگیز این است که تأیید و تأکیدشان نسبت به آقای بروجردی علیه السلام به‌مجردی که به شیراز برگشتند و همچنین در حوزه مشهد چندبرابر شد. عظمت روحانیت در این است که دچار نفسانیت نمی‌شود. من هیچ‌وقت یادم نمی‌رود و مکرر شنیدم. چون آقای بروجردی علیه السلام در اوج موقعیتشان بودند و کم‌کم به مرجعیت علی‌الاطلاق شیعه تبدیل می‌شدند. اینکه هرکس از مرحوم آقا می‌پرسید: «بین شما و آقای بروجردی علیه السلام کدام را انتخاب

کنیم؟»، می‌گویند: «به ایشان مراجعه کنید»، بسیار شگفت‌انگیز است. در حالی که عامه مردم فارس و شیراز از ایشان تقلید می‌کردند؛ چون هیچ ابائی نداشتند؛ هیچ ناراحتی‌ای هم نداشتند.

بعد هم احترامات بعدی ایشان مطرح است. داماد ایشان نقل کرده بود در ماجرای بهائیت که دستگاه پافشاری کرد و شرایط سخت شد، آقا را مجدد به تهران تبعید کردند. البته وقتی ایشان آمدند، با پای خودشان آمدند؛ ولی رسماً دولت جلسه شورای امنیت را هم در فارس تشکیل داد، هم در تهران برای اینکه ایشان را نگه دارند. بعد آقای طباطبائی نقل کرده بودند که آقای بروجردی رحمته‌الله برای اخوی گریه کرد و گفت: «من این مرد بزرگ را تا امروز نمی‌شناختم. من گمان دیگری داشتم. ایشان یک شخصیت دینی است». چون کاملاً پیدا بود خصیصه کسانی که روح دینی دارند این است که همه امکاناتی را که خدا زیر پای آن‌ها جمع و متمرکز کرده وقتی احساس وظیفه می‌کنند به راحتی آب خوردن در معرض آسیب قرار می‌دهند. درست است که مرحوم آقا در موقعیت بسیار مستحکمی بود؛ ولی بالاخره دولت هم در شرایط بعد از کودتا بود و همه نیروهای درونی جامعه را سرکوب می‌کرد. کار ساده‌ای نبود.

اینکه هر کس
از مرحوم آقا
می‌پرسید: «بین
شما و آقای
بروجردی رحمته‌الله
کدام
را انتخاب کنیم؟»،
می‌گویند: «به
ایشان مراجعه
کنید»، بسیار
شگفت‌انگیز است.

ارتباط نواب صفوی با سیدنورالدین

در سفر تهران مرحوم نواب در ورودی مسجد شاه تهران، که مرحوم آقا به آنجا وارد شدند، صحبت کردند. مرحوم نواب همراه فدائیان اسلام می‌آیند و روبه‌روی مرحوم آقا می‌رسند؛ با همان هیأتی که فدائیان رسم داشتند، یک پرچم با نقش سه هلال بالای سر نواب می‌گرفتند و شعار بلند و سنگین «الله اکبر، الله اکبر، زنده باد اسلام» سر می‌دادند. آنجا مرحوم شهید سیدمحمد واحدی که قدرشیدی داشت، جلو می‌آید و می‌گوید: «حضرت آیت‌الله شیرازی! فدائیان اسلام شرفیاب می‌شوند». مرحوم آقا بلافاصله می‌گویند: «همه فدائی اسلامیم. فدائیان سر خود یا با قبول مرکزیت؟». آن‌ها همه ساکت می‌شوند. حالا بعضی هم ماتشان می‌برد که ایشان چه می‌گوید. مرحوم نواب چند قدم از دوستانش جلوتر می‌آید و می‌گوید: «حضرت آیت‌الله شیرازی! سلام علیکم. ما مرجع داریم». هر دو زبان هم را خوب می‌فهمیدند. ناقل این مطلب مرحوم ساجدی است که در تمام سفر جزو نزدیک‌ترین افراد به مرحوم آقا بود. او حقیقتاً سخنگوی مرحوم آقا بود. مرحوم دوست‌دار با فدائیان رابطه داشت. آقای دوست‌دار نقل می‌کند که مرحوم نواب در برگشت از سفر قاهره شانه‌های من را گرفت و گفت: «اخوی! به حضرت آیت‌الله شیرازی سلام مرا برسان و بگو چنانچه امر کنند، چه در یک شب تاریک، چه در یک روز روشن بساط این سلطنت خودکامه را در هم فرو خواهیم پیچید». نواب سعی می‌کرد به مرحوم آقا نزدیک شود.

آقای طباطبائی نقل کرده بودند که آقای بروجردی رحمه الله برای اخوی گریه کرد و گفت: «من این مرد بزرگ را تا امروز نمی‌شناختم. من گمان دیگری داشتم. ایشان یک شخصیت دینی است.»

اوج گیری حزب برادران تا دوران مصدق

بعد از دیدار آیت‌الله بروجردی رحمه الله و قضاایای دیگر موقعیت حزب چند برابر شد. تا زمان رحلت مرحوم آقا حزب افول نکرد، بلکه در عصر مصدق چنین حالتی پیدا می‌شود و حزب نزول می‌کند. مصدق در نظر مردم مظهر مقابله با استعمار شده بود. مصدق عجیب سعی می‌کرد آبرو و وجهه خود را حفظ کند. برخورد مصدق از نظر برخورد با مسئله کودتا بسیار قابل مطالعه است. اگر نگوئیم عیناً همکاری می‌کرد تا این کودتا پیروز شود - که پسران آقای کاشانی این را می‌گویند - ولی می‌توانیم با جرأت بگوئیم که می‌فهمید مسائلی از طرف آمریکا اتفاق می‌افتد و سعی می‌کرد از کنار این ماجرا به سلامت بگذرد و به‌عنوان یک چهره جاودانه سیاسی در تاریخ تصویب شود. اصلاً در سی‌ام تیر مصدق به استیصال رسیده بود. این آیت‌الله کاشانی رحمه الله بود که شرایط جدیدی را ایجاد کرد و مصدق را در مقابل عمل انجام‌شده و شاید موقعیت غیرمنتظره قرار داد.

ترور رزم‌آرا

سال ۱۳۲۸ جبهه ملی تشکیل و پایه قدرت مصدق شد. سال ۱۳۲۹ مصدق جزو وکلای برجسته است و در مجلس یک گروه دارد. سال ۱۳۲۹ شاه، رزم‌آرا را روی کار آورد تا همه ماجراها را به‌وسیله او خاتمه دهد؛ رزم‌آرا انسان بسیار بسیار با استعدادی بود. اتفاقاً این نکته مطرح است و درست هم هست که استعمار مشغول ایجاد موازنه بین شاه و رزم‌آرا بود. خود رزم‌آرا هم می‌دانست که اگر توانایی خود را اثبات کند، شاه را کنار می‌زنند و او را روی کار می‌آورند. فدائیان اسلام به‌عنوان یک جریان مذهبی قوی، اولین کارشان ترور کسروی بود؛ البته مرحوم پدر ما مخالف این ترور بود؛ چون ایشان با کسروی مصاحبه مطبوعاتی کردند و کسروی شکست خورد. مرحوم آقا گفتند: «باید فرصت می‌دادند تا پنبه‌اش حسابی زده شود». بعد از کسروی، قضیه هژیر پیش آمد؛ هژیر یک قالب بسیار بسیار کوچک‌تر و بدنام‌تر از رزم‌آرا بود؛ اولاً خودش سال‌ها مترجم سفارتخانه انگلیس بود؛ ثانیاً عقائد غیردینی از او شنیده شده و حتی اتهام بهائی بودن هم درباره او بر سر زبان

مردم افتاده بود؛ ولی من چون اطمینان نداشتم که بهائی باشد این طور نقل کردم؛ ولی بسیار اشتها داشت. مشهور بود که او آدم بسیار باعرضه‌ای است. واقعاً هم از نظر تحقیقات نظامی باعرضه بود. من در دوره جوانی ام دوره تحقیقات نظامی رزم‌آرا را داشتم. ایشان سراسر ایران را شناسایی کرده بود. اقتدار و اطلاعاتش اصلاً با شاه قابل قیاس نبود. رزم‌آرا آدم فرصت‌طلب عجیب و غریبی بود؛ چون می‌دانست اشرف پهلوی چه نقشی در دربار و دستگاه پهلوی دارد با او رابطه جنسی برقرار کرد. رزم‌آرا با اشرف رابطه برقرار کرد و واقعاً برای روی کار آمدن برنامه‌ریزی می‌کرد. شاهد عینی آن صحنه برای من تعریف می‌کرد: «خلیل طهماسبی وقتی گلوله‌ها را از پشت و پیش زد، رزم‌آرا که به پشت افتاد، خلیل پایش را روی سینه‌اش گذاشت و فریاد زد: الله اکبر، الله اکبر».

وقتی رزم‌آرا را
کشتند دیگر کار
تمام شد؛
مانع بزرگ ملی شدن
نفت رزم‌آرا بود؛
پس از او شاه مجبور
شد نخست‌وزیری را
به مصدق بدهد.

نخست‌وزیری مصدق و بروز اختلاف در حزب برادران

وقتی رزم‌آرا را کشتند دیگر کار تمام شد؛ مانع بزرگ ملی‌شدن نفت رزم‌آرا بود؛ پس از او شاه مجبور شد نخست‌وزیری را به مصدق بدهد؛ دوران نخست‌وزیری مصدق به‌ویژه اواخر دولتش، دوران تلخی است. اوایل دولت مصدق مردم امیدوار بودند که نفت به‌وسیله او ملی می‌شود. ایشان قدم‌های بلندی را بر می‌دارد. افراد خیلی حساس زود فهمیدند که رابطه او با آمریکا مشکوک است؛ چون یک سفر چندماهه به آمریکا رفت؛ یعنی بعد از قضیه دیوان لاجه به آمریکا رفت. مسائل خصوصی‌اش در آمریکا هرگز فاش نشد. ولی مسائل عمومی‌اش نوعی دعوت ملت‌مسانه به آمریکا بود؛ منتها خیال می‌کرد آمریکا روبه‌روی انگلیس ایستاده و یک کشور آزادی‌خواه و آزاد است؛ بروز این توهمات در همین سفر چندماهه در مصدق ایجاد شد و مرحوم پدر ما در مقابل او ایستاد. ایشان بالای منبر مسجد وکیل رفتند و گفتند: «افلاطون! کجا رفتی. آمریکا و انگلیس ندارد. سگ زرد برادر شغال است. بابا! داری مملکت را تحویل آمریکا می‌دهی؛ یا حالی‌ات نیست

یا حالی ات هست». از همین جمله مرحوم آقا در برخورد با مصدق، مخالفت با ایشان در اقشار روشن فکر، مصدقی‌ها و بخشی از اعضای خود حزب شروع شد.

عصر مصدق عصر درگیری‌های هیأت و اختلافات شد. هیأت‌های محلی که از میان رفته بودند مجدداً تجدید شدند. مرحوم جوانمردی هیأت محلی خودش را برپا کرد. برادران ده‌بزرگی هیأت محلی برپا کردند. اتحادیه محلات شیراز برابر هیأت‌های برادران [به وجود آمد]. این‌ها همه در عصر مصدق است. کم‌کم درگیری خیابانی هم پیدا می‌شد؛ ولی مرحوم آقا، دائم تذکر می‌دادند که کسی حق ندارد، بایستد. اصلاً رسم هیأت‌های برادران این بود که آنها فضولی می‌کردند و کسی می‌آمد کدخدامنشی می‌کرد و اختلاف را حل می‌کرد. بعد هیأتی که از برادران بود در حرکت آن هیأت قربانی می‌کرد. قربانی را جلوی هیأت می‌بردند. من آخرین قربانی را یادم هست. قربانی می‌کردند برای آشتی‌کنان و قربانی را هم به هیأت مقابل تقدیم می‌کردند برای غذای حضرت اباعبدالله علیه السلام؛ یعنی قرار بود که بین خود برادران درگیری محلی نباشد. به ندرت آثاری از رقابت‌هایی که تند شده باشد وجود داشت. این اتفاقات در قبال حرکت کلی هیأت‌های یقیناً کمتر از ده درصد است. در حساب و احتمالات می‌گویند: اگر به پنج درصد رسید اصلاً ذکرش نکنید. من به دلیل اینکه نتوانستم تا حالا تحقیق میدانی دقیقی داشته باشم این‌طور عرض می‌کنم.

شیوه مدیریت
ایشان یک شیوه
مدیریت اجمالی
است. کارها را به
مسئولین هیأت
می‌سپردند. ولی
برای ذکر مصیبت
و دم‌های عزاداری
محدودیت‌هایی را
قائل بودند.

شیوه مدیریت شعب هیأت‌های برادران

شیوه مدیریت ایشان یک شیوه مدیریت اجمالی است. کارها را به مسئولین هیأت می‌سپردند. ولی برای ذکر مصیبت و دم‌های عزاداری محدودیت‌هایی را قائل بودند. خصائص را می‌گفتند و به رؤسای هیأت‌ها می‌سپردند. هم‌زمان با جان‌گرفتن این دوازده هیأت، رؤسای این هیأت‌ها را در شورای مرکزی هیأت‌های برادران جمع کردند. شعار «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» شعار حزب است. هیأت‌های وابسته به حزب برادران هم این شعار را دارند؛ چون وابسته به حزب هستند؛ یعنی درست زیر عنوان «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» که به صورت یک هلال نوشته می‌شد، نام هیأت و شماره شعبه حزب برادران نوشته می‌شد.

مرحوم حاج علی آقای جباری، جان هیأت فدائیان ابوالفضل علیه السلام و شعبه اول برادران بود. عشق و سوزی که این بزرگوار برای حضرت اباعبدالله علیه السلام داشت، تأثیرات خارجی داشت. مرحوم حاج جباری یک پارچه سیاه روی دیگ‌های طبخ می‌انداخت و کمی تربت خیس می‌کرد و با سر

انگشت به سرعت داخل دیگ‌ها می‌زد - بی اغراق می‌گویم- شاید نیمی از شهر را غذا می‌داد و بعد از اینکه غذای خود محل خورده می‌شد جمعیت انبوهی قابل‌مها را برای گرفتن غذا ردیف می‌کردند و ایشان هم قابل‌مها را پُر می‌کرد. این کرامت همه‌ساله ادامه داشت. در حقیقت شعبه اول هیأت برادران با سوزوگداز ایشان آغاز شد. مرحوم آقا، شعبه دوم را هیأت محمدیه قرار دادند که از نظر سابقه و ارتباط بسیار باسابقه است؛ ولی هیأت حاج جباری ذات سابقه آن است. ارتباط آن‌ها با مرحوم آقا نزدیک‌تر و زودتر حاصل شد. درعین حال آن‌ها را شعبه دوم قرار دادند؛ به‌دلیل احترام به مرحوم شیخ عبدالجبار و ادامه تاریخی هیأت و دوام عزاداری در ایام ممنوعیت طبق خواسته‌هایی که داشت. مرحوم رضازاده چیزی را در هیأت اباالفضل علیه السلام اضافه کرد. اصلاً در سراسر ایران این‌طور است و این خصیصه را دارد که این هیأت، هیأت ورزشکاران است؛ به‌خصوص از جایگاه داشتن زورخانه؛ یعنی در آن‌زمان در یک محله سه عامل فرهنگی بزرگ داشتیم؛ مسجد، تکیه یا محل هیأت و زورخانه. همه این‌ها واقعاً حامل فرهنگ بودند. با کمال تأسف امروز ورزش ما یک ورزش بی‌فرهنگ و وارداتی است. بعد با آمدن مرحوم رضازاده و برخی از یارانش هیأت اباالفضل علیه السلام به‌صورت یک هیأت پهلوانی درمی‌آید.

مرحوم آقا مبارزه با صوفی‌ها را شروع کرد؛ روزنامه‌های شیراز به‌میزان گرایش عرفانی‌شان با ایشان برخورد کردند؛ از جمله روزنامه «استخر» و روزنامه «فارس». مرحوم آقا با این‌ها برخورد می‌کرد. از موضع قدرت هم برخورد می‌کرد.

حساسیت و دقت نظر در انتخاب رؤسای هیأت‌ها

هیأت‌های برادران که سال ۱۳۲۴ به وجود آمد، همه رؤسای این هیأت‌ها در یک جلسه نام گرفتند و محلشان واگذار شد. مرحوم آقا بدون استثنا به دقت خودشان و تابعیتشان را می‌شناختند. مرحوم آقا به ولایت فقیه معتقد بودند. در دایره قدرت خودشان که شهر شیراز بود، گاهی افراد را تنبیه می‌کردند؛ مثلاً وقتی مبارزه با تصوف را شروع کردند، شیراز یکی از کانون‌های اصلی تصوف بود. هفت‌تنان و چهل‌تنان بودند. اماکن مقدس آن‌ها از اطراف شهر شروع می‌شود. یکی از آن‌ها باباکوهی است؛ باباکوهی غاری است که جناب علی‌بن حمزه و پسر حمزه بن موسی بن جعفر علیه السلام را [در آنجا] کشف کردند؛ ولی الان به نام باباکوهی معروف است. من چندبار به مسئولین شهری گفتم: «اینجا فضای بسیار خوبی است. شما به نام جناب علی بن جعفر اینجا را مشجر و زیبا کنید». اطراف شیراز آثار تصوف زیاد بود. در دل شهر میرزا احمد تبریزی آمده بود. مرحوم آقا مبارزه با صوفی‌ها را شروع کرد؛ روزنامه‌های شیراز به میزان گرایش عرفانی‌شان با ایشان برخورد کردند؛

از جمله روزنامه «استخر» و روزنامه «فارس». مرحوم آقا با این‌ها برخورد می‌کرد. از موضع قدرت هم برخورد می‌کرد.

بعد از اعلام حزب - که آن زمان تشکیلات حزب، تشکیلات محدودی است - با فاصله بسیار اندک، هیأت‌ها به‌عنوان هیأت‌های حزب برادران به‌وجود می‌آیند. این هیأت‌ها ابتدا دوازده‌تا بودند که تا زمان رحلت مرحوم آقا به ۴۴ هیأت رسیدند. جمعیت شیراز در زمان مرحوم آقا مطمئناً در حدود سیصد هزار نفر بود؛ در صورتی که مطمئن هستم هنگام شروع کار هیأت‌ها، جمعیت شیراز حدود دویست هزار نفر بود. این ۴۴ هیأت موقعیت بسیار ممتازی پیدا کردند. مرحوم اخوی می‌گفتند: «در هیچ محله‌ای از محلات شهر که نه! در هیچ کوچه‌ای نبود که یک شب بگذرد و یک سیاره (پوشش) هیأت‌های برادران در آنجا نباشد»؛ یعنی اصلاً شهر شیراز واقعاً تبدیل به شهر مذهبی شد. آن‌هم زیر نگیں آیت‌الله سید نورالدین حسینی و مرحوم حاج آقا جمال یقظین. ایشان در یک جلسه می‌گفت: «زمان مرحوم پدرتان، اینجا به یک گلستان تبدیل شد؛ فساد در اقلیت و ناتوانی محض بود».

هیأت‌ها بر اساس
یک تقسیم ساده به
سه قسمت تقسیم
می‌شد: هیأت‌های
روشن‌فکری؛
هیأت‌های پهلوانی و
هیأت‌های عبادی

تقسیم‌بندی فرهنگی هیأت‌ها

هیأت‌ها بر اساس یک تقسیم ساده به سه قسمت تقسیم می‌شد: هیأت‌های روشن‌فکری؛ هیأت‌های پهلوانی و هیأت‌های عبادی
مرحوم آقا اهل ورزش باستانی بودند؛ بنابراین هیأت‌های پهلوانی در بین برادران زیاد بودند. شاید بشود هیأت را بر اساس یک تقسیم ساده به سه قسمت تقسیم کرد: هیأت روشن‌فکری که مرحوم حاج علی اصغر سیف، پدر حاج ملا علی سیف، هیأتش را این‌طوری کرد. جنبه فرهنگی این‌ها قوی است؛ جلسات فرهنگی بیشتری دارند؛ کتاب بیشتر می‌خوانند. یکی هیأت‌های پهلوانی است که اهل زورخانه هستند. الان هیأت بنی‌هاشمی شیراز در محل تکیه خودشان زورخانه دارد؛ یعنی امامزاده نصرالدینی که از فرزندان اولاد و احفاد امام سجاد علیه السلام است تکیه‌گاه این‌هاست. تکیه‌گاه و مرکزیت هیأت است. هفته‌ای دو شب زورخانه است؛ یعنی لوازم هیأت را کنار می‌گذارند و مثل ورزش باستانی ورزش می‌کنند.

زمان مرحوم آقا، هیأت‌ها ائصالشان با زورخانه‌ها خیلی زیاد شد. در میان هیأت‌های برادران کمتر هیأتی بود که چند تا ورزشکار نداشته باشد. کسی ورزشکار باشد، هیأتی هم باشد، روشن است در شرایط سیاسی - اجتماعی آن روز وقتی به میدان می‌آمد، طور دیگری بود. که بعضی از این‌ها واقعاً جزو اولیای خدا بودند.

هیأت عبادی هم بود؛ چون هیأت محمدی واقعاً هیأت عبادی بود. جنبه عبادی این‌ها می‌چربید. مرحوم آقا دعای ابوحمزه را حفظ بودند. ابوحمزه در جاهای دیگر ایران تا زمان مرحوم آقا خوانده نمی‌شد. مرحوم آقا از حفظ می‌خواندند. زمانی که هیأت‌های برادران مخفی بود، هیأت محمدیه به مسجد محل کهنه می‌آمدند و شب‌های احیا را کنار آقا می‌ماندند. می‌گفتند: در قنوت نماز شب دعای ابوحمزه را از اول تا آخر می‌خواندند و گریه می‌کردند. حالات روحی مرحوم آقا حالات عجیب و غریبی بوده است؛ یعنی دوستان جمع بودند و در نماز شب ابوحمزه را در قنوت وتر می‌خواندند.

یکی از چیزهایی که حزب در شیراز تأسیس کرد، بنگاه کارگشایی بود. این بنگاه مرکز و کلای مجلسی بودند که با حزب ارتباط داشتند؛ هر آدم بیچاره‌ای که دچار مسئله حقوقی یا قضایی می‌شد و خودش توانایی حل آن را نداشت به این بنگاه مراجعه می‌کرد.

تأسیس بنگاه کارگشایی و روزنامه توسط حزب برادران

یکی از چیزهایی که حزب در شیراز تأسیس کرد، بنگاه کارگشایی بود. این بنگاه مرکز وکلای مجلسی بودند که با حزب ارتباط داشتند؛ هر آدم بیچاره‌ای که دچار مسئله حقوقی یا قضایی می‌شد و خودش توانایی حل آن را نداشت به این بنگاه مراجعه می‌کرد. این بنگاه غیر از راهنمایی، برای حل مشکل هم زمینه‌سازی می‌کرد. پس از ماجرای بر خورد مرحوم آقا با مصدق، آقای نیازمند که مسئول این بنگاه بود از پدر ما جدا و مصدقی شد. دکتر علی شریعتمداری - که سمت اصلی و مهم ایشان پس از انقلاب عضویت در شورای عالی انقلاب فرهنگی بود - از اعضای جوان حزب برادران بود که به‌خاطر مصدق از پدر ما جدا شد و تا پایان عمر هم با مرحوم آقا مقابله کرد. از ابتدا بخشی از چهره‌های تحصیل کرده و رده‌بالای حزب برادران، تحت تأثیر مصدق قرار گرفتند و از مرحوم آقا جدا شدند؛ ولی نظام هیأتی به هم نخورد. هیچ هیأتی از هیأت‌های برادران از مرحوم آقا جدا نشد. این دقیقاً مشخص می‌کند که مرحوم آقا در انتخاب رؤسای هیأت‌ها نهایت دقت

را می‌کردند و مادامی که افراد را دقیقاً نمی‌شناختند و از نظر سلامت اعتقادی و اطاعت سیاسی از آن‌ها مطمئن نمی‌شدند، هیأتی را تأسیس نمی‌کردند. حزب برادران یک روزنامه داشت؛ من از دو نفر شنیدم که وقتی هیأت می‌خواست این روزنامه را تأسیس کند، خدمت مرحوم آقا آمدند و با ایشان در میان گذاشتند. شاید مرحوم علی‌اکبر شریعتی را مسئول روزنامه معرفی کردند. به احتمال قوی ایشان بود. گفتند: «ما تصمیم گرفتیم یک روزنامه انقلابی منتشر کنیم. حمایت ما هم از فدائیان اسلام است. می‌خواهیم ادبیات روزنامه هم مثل آن‌ها باشد و تحت نظر شما باشیم». ایشان در تأسیسات برادران حساسیت شدیدی داشتند که فردی که فردی باشد که ایشان او را بشناسند.

سالنامه برادران
با همین عنوان
در پایان ۱۳۲۷
و سر آغاز ۱۳۲۸
منتشر شد که یکی
از اسناد خوب حزب
است.
این سالنامه درباره
حوادث سال ۱۳۲۷
و عقاید مرحوم
آقا است.

انتشار سالنامه برادران

اوج اول حزب سال ۱۳۲۷ و زمانی است که از سفر مشهد برگشتند. سالنامه برادران با همین عنوان در پایان ۱۳۲۷ و سرآغاز ۱۳۲۸ منتشر شد که یکی از اسناد خوب حزب است. این سالنامه درباره حوادث سال ۱۳۲۷ و عقاید مرحوم آقااست. در گذشته رسم بود چنین سالنامه‌هایی مثل سالنامه نور و دانش انجمن تبلیغات اسلامی آن زمان منتشر می‌شد. من شاید حدود دوازده سالنامه را داشته باشم. تا پیش از انقلاب دائم منتشر می‌شد. مرحوم شهاب‌پور و جمعی دیگر این سالنامه‌ها را منتشر می‌کردند؛ مثل سالنامه مکتب تشیع یا سالنامه‌ای که آقای رفسنجانی منتشر می‌کرد. این‌ها مجموعاً مجموعه متینی را به‌طور سالانه منتشر می‌کردند. در گذشته گاهی همراه با تقویم هم بود که به آن سالنامه می‌گفتند. سالنامه هیأت برادران پایان سال ۱۳۲۷ و اوایل سال ۱۳۲۸ منتشر شد. سال ۱۳۲۸ آغاز جنبش جبهه ملی است که حوادث ایران سرعت پیدا می‌کند.

از جمله کارهایی
که در دوره روزنامه
آئین برادری اتفاق
افتاد و در مهر ایزد
نبود این بود که
هیأت‌های برادران،
برنامه‌های هفتگی
و حتی سیاره‌شان
را در روزنامه
آئین برادری در
قالب جدول چاپ
می‌کردند.

انتشار روزنامه «مهر ایزد» و «آئین برادری»

مرحوم حاج سیدمحمدرضا هاشمی - که درس طلبگی هم نزد مرحوم آقا خوانده بود و مرحوم آقا به گونه‌ای اجتهادش را تأیید کرده بودند - سر مسائل روشن فکری از مرحوم آقا جدا شد؛ روزنامه «مهر ایزد» را ایشان منتشر می‌کرد و بسیار باسلیقه بود. این اولین روزنامه حزب برادران بود. ایشان برای انتشار یک‌رمان [با مرحوم آقا اختلاف پیدا کرد]. من آن‌رمان را دارم؛ رمان همراه با عکس یک زن بود. انتقاد مرحوم آقا هم به این بود. بعد از مدتی مرحوم آقا هم سخت می‌گرفتند؛ چون برای خودشان ولایت قائل بودند؛ ایشان هم گفت که من هم جدا می‌شوم. ایشان دقیقاً در همان دوره مصدق اطلاعیه داد و جدا شد و گفت: «بعضی می‌گویند این روزنامه حزبی باشد؛ ولی من می‌خواهم یک روزنامه آزاد باشد»؛ البته دوام هم نیاورد؛ من نمی‌دانم بعد از جدایی توانست حتی ده شماره روزنامه هم بفروشد و پولش را برگرداند یا نه. کورسویی زد و تمام شد. چون این روزنامه با عنوان حزب برادران خریداری می‌شد.

بعد از آن روزنامه، مرحوم آقا دستور دادند روزنامه «آئین برادری» را آقای خدام محمدی منتشر کند. ایشان به خدام می‌گفتند: «سلمان من است». ایشان خیلی مورد اعتماد مرحوم آقا بودند و در سامان‌یافتن قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ هم در خدمت جامعه روحانیت بسیار فعال بود. آقای خدام صاحب امتیاز روزنامه آئین برادری شد و روزنامه حزب ماهیتاً عوض شد. از مهر ایزد به شکل دیگری تبدیل شد. از جمله کارهایی که در دوره روزنامه آئین برادری اتفاق افتاد و در مهر ایزد نبود این بود که هیأت‌های برادران، برنامه‌های هفتگی و حتی سیاره‌شان را در روزنامه آئین برادری در قالب جدول چاپ می‌کردند؛ یعنی روزنامه کاملاً شکل و ذائقه مذهبی پیدا کرد؛ بعد از فوت مرحوم آقا ایشان هم هیأت اقارب و بستگان را تشکیل داد که با برخوردهای ناپسندی همه این مدعیان کنار رفتند.

در این مرحله کسی که میدان‌دار حرکت برادران شد مرحوم حاج رضازاده بود. مرحوم رضازاده انسان بسیار مبتکری بود.. توصیفاتى که در سالنامه برادران از مرحوم رضازاده هست، نشان می‌دهد که در همان زمان هم شخصیت اول هیأت‌های برادران بود. این وصفی هم که مرحوم آقا از او کردند، مهم بود؛ ضمن اینکه اصلاً روح او مبتکر و ناآرامی داشت.

در عصر احمدشاه
سه حلقه واسطه
برای انتقال فرهنگ
عمومی داشتیم؛
اول مسجد،
دوم تکیه
و سوم زور خانه.

دوران اوج گیری هیأت‌های برادران

از سال ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۷ هیأت‌های برادران به شدت رو به گسترش بودند. ولی از شروع جریان جبهه ملی مقابله با ایشان شروع شد. حزب توده هم نمی‌توانست با ایشان مقابله کند؛ حزب توده هرگز نتوانست یک تظاهرات مستقل از حزب ایران و جبهه ملی در شیراز برپا کند. تا زمان رحلت مرحوم آقا تعداد هیأت‌ها به ۴۴ هیأت رسید. این ۴۴ هیأت در میان جمعیت محدود سیصد هزار نفری شیراز پوشش گسترده‌ای داشت.

مرحوم آقا در سال ۱۳۲۸ برای روز عاشورا اعلام اطعام عمومی کردند. اطعام هم مدت‌ها قطع شده بود. الان هم همان اطعام عمومی در آرامگاه نور ادامه دارد و مردم جداً برای تبرک غذا می‌برند؛ حتی ثروتمندان می‌آیند و می‌گویند: «می‌خواهیم به اندازه یک کاسه یا یک لیوان غذا از سر مزار آقا ببریم». اعتقاد مردم قوی بود. در آن زمان بخش عظیمی از شهر را پوشش اطعام دادند. اسنادی هم در این باره در دست است.

تکیه محلی است که هیأت در آن کار عاشورایی خود را انجام می‌دهد. دهه محرم می‌گیرند و در وفیات و ایام شهادت و مناسبت‌ها، تکیه را زینت می‌کنند؛ ولی سیاره کاری به این شکل ندارد و به‌عهده صاحبخانه است که در خانه‌اش آمادگی فراهم کند. در پایان قاجاریه و عصر احمدشاه، یک تکیه‌گاه عمومی انتقال فرهنگ به جامعه وجود داشت؛ فراموش نکنید حتی در عصر مرحوم آقا تعداد کسانی که تحصیلات ابتدایی را تمام کرده باشند، بسیار کم بودند؛ در عصر احمدشاه سه حلقه واسطه برای انتقال فرهنگ عمومی داشتیم؛ اول مسجد، دوم تکیه و سوم زورخانه. شاید تکیه هم لغتی باشد که در عصر قاجار گسترش پیدا کرد. خود ناصرالدین شاه در عزاداری و تعزیه‌داری و تعزیه‌خوانی تکیه دولت شرکت می‌کرد. [مرحوم آقا] همه این بخش‌ها را به‌گونه‌ای تحت تسلط گرفته بودند. مرحوم آقا تقریباً به همه زورخانه‌های شهر سر می‌زدند و تصریحاً می‌گفتند که ضرب و زنگ زورخانه شرعاً هیچ حرمتی ندارد. درعین حالی که در سنوات آخرشان دستور دادند سنج را از هیأت‌ها برداشتند و گفتند: «شبهه‌ناک است؛ چون در قالبی است که هم برای رقص از آن استفاده می‌کنند، هم در عزاداری‌ها».

در این دو جلسه جایگاه هیأت‌های برادران در بین توده مردم مشخص شد؛ بسیار جایگاه مؤثر و نافذی بود.

غالب هیأت‌های قدیمی تاریخ شنیدنی و زیبایی دارند. در این هیأت‌ها علما و ستایش‌گرانی آمده‌اند، رفتارهایی داشته‌اند، شهدایی تربیت یافته این هیأت بوده‌اند، آیین و مناسک قابل توجهی در آن‌ها برقرار بوده است. این سرگذشت‌ها را باید حفظ کرد. هر کدام از این‌ها می‌تواند یک سرگذشت واقعی جداب درس آموزی داشته باشد و بایستی این تاریخ را حفظ کنیم.

«تاریخ شفاهی» گوش جان سپردن است به سرگذشت هیأت‌های باسابقه و تاریخی.

«تاریخ شفاهی» می‌کوشد تا به شرح و شناسایی وقایع و حوادث تاریخی هیأت‌ها براساس دیدگاه‌ها، شنیده‌ها و عملکرد شاهدان و فعالان آن ماجراها بپردازد.



که به دنبال ارتباط بیشتر
محبان سیدالشهدا^{علیه السلام} است...
قرار نیست مشعر تولید کند.
قرار است مشعر آینه تولیدات
و فعالیت‌های شما باشد.
اینجا، جای آرم هیأت شماست
که باید در شماره‌های بعد پرش کنید...



۰۲۵ ۳۳۹۲ ۸۹ ۵۱
۱۵۴۲ ۰۰۰ ۳
www.1542.org
info@1542.org

جامعه ایمانی مشعر،
محفلی است برای گردآمدن
هیأت‌های کشور.
مشعر چیزی جز اجتماع هیأت‌ها نیست،
جامعه‌ای فراتر از مرزهای نژادی و
تقسیمات جغرافیایی و سیاسی.
اجتماعی ایمانی و توحیدی است